

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کارایران

بهمن ماه ۱۳۹۲ فوریه ۲۰۱۴

شماره ۹۱

toufan@toufan.org www.toufan.org

هویتی برای هنرمندان و روشنفکران قانونمدار و چماقی برای کارگران



به مناسبت سالروز فرار شاه
روز ۲۶ دی یکی از ایام افتخار آفرین مبارزات مردم ایران است



یک سند افشاگرانه

(وینستون چرچیل و استفاده از سلاح شیمیایی علیه بلشویکهای شوروی در ۱۹۱۹)



سخنان دشمنان و دوستان استالین در مورد شخصیت استالین
به مناسبت ۱۳۶ شمین سالگرد تولد او

آریل شارون، قاتل هزاران کودک فلسطینی به گور سپرده شد

غزه در آستانه فاجعه، صهیونیستها در حال عزاداری مرگ یک قصاب

پیام به کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست در اکوادور

همبستگی و اتحاد، رمز پیروزی کارگران است

شرح حال زندگی لنین (بخش ششم) اثر استفان لیندگرن

هویجی برای هنرمندان و روشنفکران قانونمدار و چماقی برای کارگران

تشدید نارضایتی عمومی مردم از وضعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود به خصوص بعد از سرکوب اعتراضات مردمی در سال ۸۸ و گسترش اختلاف بین باندهای مافیائی حکومتی، از طرفی، و بحران اقتصادی شدید ناشی از تحریمها و به خصوص تحریمهای نفتی و بانکی، که عملاً کشور را به ورشکستگی کامل تولید صنعتی و کشاورزی کشانده بود و پول ملی را در مقابل ارزهای خارجی به کاغذ پاره تبدیل و افزایش فوق العاده تورم جامعه را به مرحله انفجاری کشانده بود، خامنه ای را مجبور کرد از ترس مردم و انقلاب زحمتکشان، برای حفظ حاکمیت ضد مردمی خود، تن به تسلیم بی قید و شرط به امپریالیستها بدهد. **مهندسی انتخابات** به نفع روحانی، برای به اجرا درآوردن این استراتژی جدید بود. **سیاست تسلیم و باج دهی در عرصه خارجی و سیاست هویج و چماق در عرصه داخلی.**

سیاست خارجی کابینه روحانی، که توسط خامنه ای تعیین و "نرمش قهرمانانه" و یا در واقع تسلیم حسیضانه و خفت بار در مقابل قدر منشی و باج خواهی امپریالیستها و پذیرش صد در صد شرایط آنها و دادن رشوه و حق السکوت حتی به شیخک های خلیج فارس به منظور تنش زدائی و فراهم آوردن شرایط برای خروج از بن بست اقتصادی و خاتمه دادن به شرایط جنگی است.

سیاست اقتصادی کابینه روحانی، ادامه و تحکیم و تثبیت همان سیاستهای نئولیبرالیستی ۲۴ ساله گذشته کابینه های رفسنجانی و خاتمی و احمدی نژاد است. اجرای مرحله دوم حذف سوبسیدها و قطع پرداخت نقدی یارانه به اقشار کم درآمد و جهانی کردن قیمت ها و ادامه سیاست خصوصی سازی و حذف تعرفه های گمرکی و ایجاد تغییرات ارتجاعی در قانون کار به نفع سرمایه داران، ایجاد شرایط امن و سود سرشار برای سرمایه گذاران خارجی و داخلی، فراهم کردن نهائی شرایط عضویت رسمی در سازمان تجارت جهانی است.

طبیعی است اتخاذ این سیاست جدید در عرصه داخلی و خارجی صف آرائی نیروها و افشاری از جامعه را دچار تغییر و تحول می کند. که البته از منظر منافع طبقه کارگر و زحمتکشان تغییری است ارتجاعی تر و ضد مردمی تر.

تسلیم بی قید و شرط جمهوری اسلامی به امپریالیستها باعث تقویت و تحکیم موقعیت سیاسی و اقتصادی آمریکا و اروپا در منطقه خواهد شد و شرایط مناسبی برای غارت هرچه بیشتر منابع ایران و بازار فروشی خوبی برای کالاهای صادراتی آنها و زمینه مناسبی برای استثمار هر چه بیشتر نیروی کار ارزان و بی درد سر کارگران ایرانی فراهم می آورد؛ که با توجه به بحران عمیق اقتصادی در آمریکا و اروپا و ژاپن برای ادامه حیاتشان ضروری است.

تسلیم بی قید و شرط به امپریالیستها و برقراری مناسبات عادی سیاسی و اقتصادی در عین حال به نفع افشاری از بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه است که طبیعتاً از چنین وضعیتی استقبال می کنند.

طبیعی است که وظیفه محول شده به کابینه روحانی فراهم کردن زمینه های مناسب برای اجرای اهداف تعیین شده در همه این عرصه هاست.

کابینه روحانی ترکیبی است از دست راستی ترین کارشناسان نئولیبرالیست و جنایتکاران و شکنجه گران اطلاعاتی و امنیتی. ایجاد شرایط امن برای سرمایه گذاری و دادن تضمین به سرمایه داران که در اسلام سقفی برای سرمایه و استثمار کارگران و چپاول و زدنی و رانت خواری وجود ندارد و به این وسیله جلوگیری از فرار سرمایه و جلب سرمایه ها به داخل و هم چنین جلب سرمایه های خارجی به کشور، بستر مناسبی هم از نظر امنیتی و هم از نظر اجتماعی و فرهنگی لازم دارد. ایجاد چنین بستر مناسبی در زمینه اجتماعی و فرهنگی چنانچه باب طبع بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه باشد طبعاً یک بخش آن مربوط به وزارت ارشاد میشود. تلطیف فضای فرهنگی و اجتماعی در چارچوب بی خطر برای حاکمیت و قوانین مورد نظر آنها، هم سوپاپ اطمینان خوبی است برای تخلیه بی خطر فشارهای حکومتی و هم ارضاء کننده خواسته های حداقلی و بی ارزش بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی مرفه جامعه.

اجازه تک خوانی به بانوان ویا دعوت از هنرمندان و روشنفکران لیبرال از طرف ریاست جمهوری و دادن وعده و وعید حذف و یا تخفیف برخی فشارها و سانسورها و تبدیل آن به خود سانسوری در چارچوب قوانین و مقررات تعیین شده را باید گوشه ای از این سیاست کلی "نرمش قهرمانانه" دید. البته این هویجی که امروز به امثال شهرام ناظری و نصیری و دولت آبادی و سایر روشنفکران لیبرال میدهند به قیمت افزایش ضربات چماقی است که بر سر و پشت رضا شهبابی ها و سایر کارگران زندانی نواخته میشود. بی دلیل نیست که بازجو و شکنجه گر و آدمکشی مثل علی ربیعی را که در ضمن عضو شورای مرکزی تشکیلات ضد کارگری خانه کارگر بوده به وزارت کار انتصاب کرده اند. میخوانند به نحو احسن از تجارب ۳۴ ساله گذشته این جانور خائن و جانی در ایجاد سکوت و خفقان در محیط کار و بالا بردن میزان استثمار به نفع سرمایه داران استفاده کنند.

آنها تلاش خواهند کرد به هر وسیله ممکن مانع تشکل یابی کارگران و زحمتکشان شوند. کارگران آگاه و سازمانگر را اخراج و دستگیر و زندان و شکنجه و اعدام خواهند کرد، همچنانکه در تمام طول حیات ننگین جمهوری اسلامی انجام داده اند.

وضعیت معیشت کارگران و زحمتکشان شهر و روستا نه تنها بهتر نخواهد شد بلکه با اجراء فاز دوم قطع سوبسیدها و افزایش قیمتها باز هم بدتر خواهد شد، اجاره مسکن، مخارج غذا و پوشاک و درمان و بهداشت و آموزش و ایاب و ذهاب نه تنها کاهش نخواهد یافت بلکه بیشتر هم میشود. احتمال شورشهای خودانگیخته گرسنگان وجود دارد. رژیم از قبل برای مقابله با این وضعیت خود را آماده کرده است. انتصاب پورمحمدی جنایتکار (عضو هیئت سه نفره کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷) به عنوان وزیر دادگستری در کابینه روحانی در کنار ادامه کشتار مخالفین سیاسی توسط قوه قضائیه تحت کنترل لاریجانی اقدامی تصادفی نیست. رژیم آگاهانه و با برنامه سیاست سرکوب کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی را در کنار تحمل جوراب شلواری رنگی و تک خوانی خانم ها و برگزاری کنسرت در برج میلاد و فعالیت هنرمندان و روشنفکران لیبرال به قول خودشان قانونمدار را به پیش می برد.

صف بندیها مشخص تر میشود. در مبارزات آتی خیابانی و توده ای بر خلاف سال ۸۸ به جای اقشار میانی این بار پا برهنه ها و گرسنگان هستند که به صحنه خواهند آمد. البته ما خواهان شورش های کور و بی برنامه نیستیم. طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و

روستا برای برون رفت از این شرایط مصیبت بارو تحقق آمال و آرزوهایشان که چیزی جز آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی نیست چاره ای جز اتحاد و همبستگی و سازمانیابی ندارد.

به مناسبت سالروز فرار شاه

روز ۲۶ دی یکی از ایام افتخار آفرین مبارزات مردم ایران است



سی و پنجال پیش در ۲۶ دیماه سال ۱۳۵۷ محمد رضا شاه پهلوی بدنبال تظاهراتهای میلیونی و مستمر مردم فرار را برقرار ترجیح داد و ایران را ترک کرد. در آن روز تاریخی در فرودگاه مهرآباد چشمان بسیاری که رفتن شاه را از کشور آغاز پایان خویش میدیدند، گریان شدند. فرار شاه از کشور را میتوان نقطه عطفی در روند انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران قلمداد کرد. محمدرضا شاه مدتی کوتاه قبل از خروجش از کشور پیام معروف خود را مبنی بر اینکه "صدای انقلابتان را شنیدم" فرستاد تا شاید گامهای کوبنده انقلاب را از حرکت بازدارد. اما این حربه نیز همانند دیگر اقدامات رژیمش دیگر اری نداشت. پاسخ او "توبه گرگ مرگ است" بود و بس.

فرار شاه از کشور با موافقت امپریالیسم آمریکا و چه بسا با پیشنهاد وی بود. بی جهت نبود که آمریکا عامل خود ژنرال هويزر را به ایران فرستاد تا در کوتاه مدت به رتق و فتق امور بپردازد تا در صورت پیروزی انقلاب-که دیگر کسی را بر آن شک نبود- به منافع حیاتی اش ضربه ای وارد نیاید. پس از فرار شاه زمام امور کشور در کنار دولت مستعجل بدست امرای ارتش افتاد. اسنادی که در سالهای گذشته تحت عناوین "اعترافات"، "خاطرات" و "گفتگوها" از زبان خود این آقایان به انتشار رسیده است، بوضوح نشاندهنده این است که سران رژیم و امرای ارتش تا چه حد در خیانت سقوط کرده و چه ید طولانی در وابستگی و وطنفروشی داشتند.

اگرچه فرار شاه از کشور و سقوط رژیمش به پیروزی جمهوری دمکراتیک، آزادی بیان و عقیده، آزادی احزاب و اجتماعات، برابری حقوق زن و مرد و بهروزی مردم ستم دیده ما منجر نگشت و اکنون بعد از سی و پنج سال از وقوع انقلاب فقر و بیکاری، شکاف طبقاتی، فساد و دزدی، فحشاء و اعتیاد، سرکوب و اختناق سیاسی، کشتار بیرحمانه مردم و عدم امنیت اجتماعی در ایران بیداد میکند، علیرغم این اما این روز، روز ۲۶ دی یکی از ایام افتخار آفرین و درخشان مبارزات مردم ماست و باید آنرا گرامی داشت. این تنها بقایای رژیم پهلوی و روشنفکران اخته و خودفروخته و خیانتکارند که در سی و پنجمین سالگرد فرار شاه به عزا نشسته اند و آرزوی احیای رژیم فاسد سلطنتی را در سر می پروراندند. ننگشان باد!

سرنوشت رژیم منفور جمهوری اسلامی همان سرنوشت رژیم جنایت پیشه و اجنبی پرست پهلوی است که با انقلاب عظیم مردمی به زباله دانی تاریخ پرتاب شد. رژیم نه با سازش و آشتی با امپریالیسم و نه با فریب و سرکوب مردم قادر به جلوگیری از فروپاشی این نظم چرک و خون نخواهد بود. دور نخواهد بود که کارگران، زحمتکشان، روشنفکران، زنان، و جوانان و همه آحاد مردم ایران زهر تلخ ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ را به رژیم سراپا خیانت و جنایت سرمایه داری جمهوری اسلامی بچشاند.

سخن هفته

نقل از فیسبوک حزب کار ایران (توفان)

۲۶ دیماه ۱۳۹۲

انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷، رژیم منفور پهلوی را به گورستان تاریخ پرتاب کرد

یک سند افشاگرانه

(وینستون چرچیل استفاده از سلاح شیمیایی علیه بلشویکهای شوروی در ۱۹۱۹)**CHURCHILL'S CHEMICAL WEAPONS: THE ATTACK ON RUSSIA, 1919**

آنچه می خوانید افسانه نیست، حقیقت است. حقیقتی در بکاربردن گازسمی توسط امپریالیست انگلیس علیه بلشویکهای شوروی، بلشویکهایی که با رهبری انقلاب کبیر اکتبر سوسیالیستی، جهان سرمایه داری و امپریالیستی را به وحشت مرگ انداخته و رهایی میلیونها کارگر و دهقان زحمتکش را به ارمغان آوردند. سندی انکار ناپذیر در افشای آدمخواران جنگ افروز و متجاوز و داغ ننگی بر پیشانی مدافعین دروغین حقوق بشر.

پیروزیهای قطعی انقلاب اکتبر و حکومت جوان شوروی منظره بین المللی را دگرگون ساخت. امید امپریالیسم به پیروزی ضد انقلابیون داخلی بر آورده نشد. لشکرکشی چهارده دولت امپریالیستی و سرمایه داری علیه جمهوری جوان و بنیان کن شوروی بی نتیجه ماند. ارتشهای متجاوز خارجی در جنگ با نیروی انقلابی ارتش سرخ یکی پس از دیگری شکست میخوردند و این شکستها آنها را به جنون و امیداشت. برای مبارزه با نخستین کشور سوسیالیستی نقشه های طولانی و توسل به هر سلاح مرگباری لازم می آمد. در این میان امپریالیست خون آشام انگلیس، سرکرده امپریالیستهای جهانی حتی از پاشاندن گازسمی برفراز کشور جوان شوراها برای به زانو در آوردن بلشویکها دریغ ننمود. بکاربردن سلاح شیمیایی علیه بلشویکها در ۱۹۱۹ نه تنها تا کنون محکوم نگردیده است حنا اقدامی "بشر دوستانه" برای درهم شکستن انقلاب شوروی و بر انداختن حکومت جوان سوسیالیستی توحیه میگردید و همچنان میگردد و توسط ماشین شستشوی مغزی رسانه های امپریالیستی به خورد افکار عمومی داده میشود. بربریت و جنایت ضد بشری که تا به امروز ادامه داشته و در ویتنام و لائوس و عراق و افغانستان و یوگسلاوی و سوریه... به اجرا در آمده است همه این جنایات ضد بشری باید با ترفند دمکراسی و حقوق بشر توجیه گردند تا نظام سرمایه داری و امپریالیستی با وجدانی آسوده به استثمار و چپاول و غارت و نهر خونش ادامه دهد.

حال با این مقدمه کوتاه می پردازیم به کتابی که اخیرا توسط تاریخ شناس انگلیسی، "جیلز میلتنون - Giles Milton" تحت عنوان "رولت روسی - Russian Roulette" انتشار یافته و از اقدامات تجاوز کارانه امپریالیست انگلیس برای خفه کردن انقلاب روسیه پرده برمی دارد و به شرح آن می پردازد. اقدامات جنایتکارانه ای که از تجاوز مستقیم گرفته تا گسیل داشتن صدها جاسوس و عملیات خرابکارانه در خاک روسیه که سرانجام با شکست روبرو گردید و با مقاومت قهرمانانه بلشویکها در هم شکسته شد.

"جیلز میلتنون" در مورد کتاب اخیرش از علاقه عمیق نخست وزیر بریتانیا وینستون چرچیل به تولید سلاح شیمیایی برای درهم کوبیدن دشمنان سخن می گوید. انگلیس در همین دوره از زمان است که به تولید مخفیانه سلاح شیمیایی "ام-دوایس - M Device" می پردازد و چرچیل موافقت کامل خود را از بکاربردن این گاز سمی علیه بلشویکها اعلام داشت. نویسنده در همین مورد در مصاحبه خود با روزنامه بریتانیایی "تلگراف" می گوید:

"بیش از ۵۰ هزار نارنجک آلوده به این گاز توسط هواپیماهای جنگنده بریتانیا برفراز پایگاههای ارتش سرخ، روستاها و مناطق تحت کنترل بلشویکها در شمال روسیه پرتاب شد و این گاز در سایر نقاط تحت اشغال امپراطوری بریتانیا نیز بکارگرفته شد." نویسنده در مصاحبه ای با همین روزنامه به افشای وینستون چرچیل که فرمان استفاده از سلاح شیمیایی علیه شورشیان شمال هندوستان را صادر نمود، می پردازد و به سندی اشاره میکند که چرچیل شخصا طبق ارسال نامه ای به دفتر ویژه قیمومت هند در لندن می نویسد: "ما باید از گاز علیه قبایل شورشی در شمال غربی هند استفاده کرده و آنها را نابود کنیم." چرچیل در این نامه بیشتر مانده می نویسد "که من حقیقتا دلیل این تردید در عدم بکاربردن گاز را نمی فهمم." "جی لس میلتنون"، در ادامه مصاحبه اش با "تلگراف" می گوید:

"بریتانیاییها در این مورد سکوت پیشه می کنند و می خواهند با بیان اینکه تعداد قربانیان بسیار محدود بوده، سرش را هم بیآورند. اما واقعیت از نگاه روسها چیز دیگری است. یکی از سربازان روسی خبر از مرگ ۵۰ تن از رفقاییش را میدهد. آمار دقیقی در دست نیست که چه تعدادی در اثر حمله شیمیایی جان باختند، لیکن واقعیت این است که هزاران نارنجک آلوده به گاز به سوی روستا های شوروی پرتاب شد. بکارگیری اینهمه سلاح شیمیایی جز استقرار خونی و بیهوشی و مرگ و ناله قابل تصور نیست. مدیر شرکت تولید گاز "ام-

دوایس"، "کیت پرایس - Sir Keith Price" براین نظر بود که " با تولید چنین سلاح شیمیایی علیه بلشویکها امکان سقوط دولت شوراهای فراهم میشود".

روزنامه گاردین در همین مورد می نویسد که در ۲۷ اوت ۱۹۱۹ شماری از روستاهای روسیه مورد حمله گازی قرار گرفتند و سربازان درحال فرار در یک فضای مه آلود سبز رنگ گازی و صحنه هایی از خون و استفراغ و بیهوشی مشاهده شده اند. حملات گازی در ماه سپتامبر هم ادامه داشت. پس از آنکه گازهای سمی بطور محسوس فروکش میکردند سربازان بریتانیایی و روسیه سفید با ماسک ضد گاز وارد صحنه میشدند و بقیه سربازان بلشویک را مورد حمله قرار میدادند. سربازانی که جان سالم بدر برده بودند گفته اند که پس از پرتاب کپسول گازی بر روی قربانیان، خون استفراغ میکردند و دچار بیهوشی میشدند.

در اواسط سپتامبر ۱۹۱۹ که شکست امپریالیست انگلیس در جنگ قطعی شده بود تصمیم به خروج از روسیه میگردد و از آنجا که برگرداندن تعداد زیادی از کپسول های باقی مانده را خطرناک ارزیابی نمود، تصمیم میگردد آنها را بدریا بریزد. این جنایتکاران ده ها هزار کپسول گاز را در دریای سفید خالی میکنند که هنوز در عمق ۲۴۰ فوتی باقی مانده اند.

حمله وحشیانه با سلاح شیمیایی علیه بلشویکها توسط امپریالیست کهنه کار انگلیس که یکی از چهارده کشور متجاوز به کشور جوان شوراهای بود سرانجام با شکست روبرو گردید. امپریالیست جنایتکار انگلیس موفق نگشت حتما با توسل به سلاح ضد بشری شیمیایی بر اراده پولادین بلشویکها که از پرولتاریا و زحمتکشان و تمام خلقهای شوروی الهام می گرفتند، چیره گردد. این خود یک بار دیگر این حقیقت را به اثبات می رساند که وقتی خلقی به پا می خیزد و دارای رهبری انقلابی و آنها از نوع کمونیستی است، رهبری که با میلیونها مردم، مردمی که میل به آزادی و رهایی از قید سرمایه داری و امپریالیسم و نظام کهن دارد، آن خلق شکست ناپذیر است و با هیچ سلاح و ترفندی نمی توان آنها را بزانو در آورد.

این سند یک بار دیگر نشان میدهد که امپریالیستها در استفاده از سلاح مرگبار شیمیایی برای رسیدن به اهداف جنایتکارانه و تجاوزکارانه شان ید طولانی دارند و حقوق بشر خواهی و صلح دوستی شان دروغی بیش نیست. صلح و آزادی واقعی فقط با دفن و نابودی سیستم سرمایه داری و امپریالیستی و استقرار سوسیالیسم ممکن است و جز این نیز نمی باشد.

بدا به حال "چپ های نوینی" که از امام زاده ابرقدرتهای غارتگر و جنگ افروز امپریالیستی انتظار معجزه دارند.

*برای دریافت اطلاعات بیشتر در مورد فرمان چرچیل در بکاربردن سلاح شیمیایی در ۱۹۱۹ به لینک زیر مراجعه فرمائید.

<http://surviving-history.blogspot.co.uk>



British soldier with M Device

پیروزیهای قطعی انقلاب اکتبر و حکومت جوان شوروی منظره بین المللی را دگرگون ساخت. امید امپریالیسم به پیروزی ضد انقلابیون داخلی بر آورده نشد. لشکرکشی چهارده دولت امپریالیستی و سرمایه داری علیه جمهوری جوان و بنیان کن شوروی بی نتیجه ماند. ارتشهای متجاوز خارجی در جنگ با نیروی انقلابی ارتش سرخ یکی پس از دیگری شکست میخوردند و این شکستها آنها را به جنون و امیداشت. برای مبارزه با نخستین کشور سوسیالیستی نقشه های طولانی و توسل به هر سلاح مرگباری لازم می آمد. در این میان امپریالیست خون آشام انگلیس، سرکرده امپریالیستهای جهانی حتی از پاشاندن گازسمی بر فراز کشور جوان شوراهای برای به زانو آوردن بلشویکها دریغ ننمود. بکاربردن سلاح شیمیایی علیه بلشویکها در ۱۹۱۹ نه تنها تا کنون محکوم نگردیده است حتما اقدامی "بشردوستانه" برای درهم شکستن انقلاب شوروی و بر انداختن حکومت جوان سوسیالیستی توحیه میگردد و همچنان میگردد و توسط ماشین شستشوی مغزی رسانه های امپریالیستی به خورد افکار عمومی داده میشود. بربریت و جنایت ضد بشری که تا به امروز ادامه داشته و در ویتنام و لائوس و عراق و افغانستان و یوگسلاوی و سوریه... به اجرا درآمده است. همه این جنایات ضد بشری باید با ترفند دمکراسی و حقوق بشر توجیه گردند تا نظام سرمایه داری و امپریالیستی با وجدانی آسوده به استثمار و چپاول و غارت و نهر خونش ادامه دهد.

سخنان دشمنان و دوستان استالین در مورد استالین به مناسبت ۱۳۶ شمین سالگرد تولد او



شخصیت استالین از نظر چرچیل:

چرچیل پس از جنگ جهانی دوم، پس از آنکه دوره همکاری با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به پایان رسید نخستین زمامدار دنیای سرمایه داری بود که لجام گسیخته به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حمله ور شد و با نطقش در آمریکا و با استفاده از فرهنگ گوبلز نازی که شوروی را “پرده آهنین” خوانده بود فصل جدیدی را در مبارزه ضد کمونیستی آغاز کرد. این “جنگ سوم” بنام جنگ سرد مشهور شد که سر انجام با بروز رویز یونیسف در حزب کمونیست اتحاد شوروی و اتهام به رفیق استالین و اخراج بلشویکها به نفع امپریالیستها در این مرحله به پایان رسید.

چرچیل این دشمن سوگند خورده کمونیسم در وصف رفیق استالین در سال ۱۹۵۹ به مناسبت هشتادمین سالگرد تولدش سخنان زیر را در خاطراتش بهرشته تحریر در آورد. روشن بود که در ۱۹۵۹ مدت هفت سال از درگذشت استالین می گذشت و چرچیل نیز نیازی نداشت به “کیش شخصیت استالین” دامنزد. وی نه بادمجان دور قاب چین بود و نه شیفته سوسیالیسم. آنچه وی را واداشت تا به شخصیت والای استالین احترام بگذارد تقید وی به واقعیت انکار ناپذیر بود. احترام به استالین احترامی مصنوعی و تبلیغاتی نبود، وی به علتبوغ و سیاست صحیح و پرولتاریش مورد احترام طبقه کارگر و مردم جهان بود.

سخن بر سر شخصیت برجسته و والای استالین بود. وی یک رهبر استثنائیشوری در یک دوران استثنائی تاریخ بود. این حقیقت را حتی دشمنان استالین و دشمنان سوسیالیسم نیز درک کرده بودند. این است که نمی شود چرچیل را متهم کرد که به “کیش شخصیت استالین” دامن می زند و یا از روی ترس و وحشت بهاستالین احترام می گذارد. خوب است از قلم چرچیل سخن بگوئیم:

“برای روسیه سعادت بزرگ بود که در سالهای سخت ترین آزمونها، فرماندهی خردمند و تزلزل ناپذیر، یوسف ویساریونویچ استالین روسیه را رهبری می کرد. وی شخصیتی برجسته، مورد تحسین زمان، بیرحم چه در حین کار و چه هنگام گفتگو بود، شخصیتی که حتی مرا که در مجلس انگلیس تربیت شده ام یارای مقابله در برابرش نبود. این نیرو در استالین چنان عظیم بود که وی همچون شخصیتی بیهمتا در میان رهبران همه زمانها و همه خلقها بنظر میرسید. تاثیر و نفوذ وی بر مردم فوق العاده بود. در روزهای برگزاری کنفرانس یالتا هنگامی که او به سالن کنفرانس وارد می شد همگان گویی همچون یک تیماز جا بر میخاستیم و شگفت آنکه بحالت خبردار می ایستادیم. استالین دارای خردمندی ژرف، منطقی هوشمندانه، فارغ از هرگونه هراس بود. او استادی بیهمتا در یافتن راه برون رفت از چاره ناپذیرترین اوضاع بود... او انسانی بود که دشمن خویش را بدست دشمنان خویش نابود می کرد و ما را که آشکارا امپریالیست می نامید وادار می نمود که با امپریالیست ها بجنگیم. او روسیه را با خیش تحویل گرفت و آنرا با اسلحه برجای گذاشت. هر چه که در باره استالین بگویند، تاریخ و مردم چنین اشخاصی را از یاد نخواهند برد.”

شخصیت استالین از نظر روزولت رئیس جمهور آمریکا:

این مرد می تواند عمل کند. وی همواره هدف روشنی را در برابر دیده دارد. همکاری با وی لذتبخش است. در دسر وجود ندارند. وی پرسشی را که مایل است در باره بحث کند طرح می کند و بهیچوجه از آن دیگر منحرف نمی شود.

شخصیت استالین از نظر ج.ا. دیویس:

“استالین مردی است که پاکیزه زندگی می کند، فروتن است پرهیزکار است هدفمند است، مردی با اندیشه ای یکسویه که آرزو و علاقه اش نسبت به کمونیسم و ارتقاء پرولتاریا معطوف است. وی دارای خوش مشربی زیرکانه است و روح بزرگی دارد. زیرک است، هشیاری موثری دارد و قبل از هر چیز بنظر من داناست. چنانچه تو شخصیتی را ترسیم کنی که در تمام زمینه ها کاملاً عکس هر آنچه است که کوردلترین مخالفین استالین به تصور می آورند آنگاه توتجسمی از این مرد دارا خواهی بود.” (سفیر ایالات متحده آمریکا در مسکو در. (سال ۱۹۴۳)

شخصیت استالین از نظر آلکساندر زینویف ۱۹۹۳:

از سن هفده سالگی یک ضد استالینی معتقد بودم. سوء قصد به استالین سرپای وجودم را در بر گرفته بود. ما چگونگی امکانات «فنی» یک سوء قصد را بررسی کردیم. ما تدارک عملی آن را آغاز کردیم. اگر مرا در سال ۱۹۳۹ به مرگ محکوم می کردند تصمیم درستی می بود. من برنامه چیدم استالین را بکشم و این یک جنایت محسوب می شد. مگر نه؟ زمانیکه استالین هنوز زنده بود من این مسایل را طور دیگری می دیدم ولی اکنون که می توانم بر تمام قرن نظرافکنم می گویم: «استالین بزرگترین شخصیت این قرن بود، بزرگترین نابغه سیاسی. یک اتخاذ موضع علمی در مقابل کسی حتما نباید منطبق بر نظر شخصی (Verlag Alexander Sinowjew, Les confessions d'un homme en trop, Olivier Orban, s. 104, 120. Interview Humo, 25. Februar 1993, s. 48-49) باشد.»

الکساندر زینویف یک نویسنده دگر اندیش ضد کمونیست و ضد استالین در روسیه شوروی بود و بعنوان تبعیدی ضد کمونیست در مونیخ آلمان زندگی می کرد. مطبوعات غرب بسیار از وی بخاطر اتهامات و افترااتی که وی نصیب رفیق استالین می کرد تجلیل می کردند. دولت روسیه شوروی تابعیت وی را باطل کرد. وی اخیرا پس از سالها زندگی در «دنیای آزاد» در کتاب خویش بنام «جامعه شناسی یک جهان سرنگون شده» نظریات جدیدی ابراز داشته که به مزاق غرب خوشایند نیست و ما نمونه آنرا برای خوانندگان خویش نقل کردیم.

شخصیت استالین از نظر سیمون سباگ مونت فیورو:

در سال ۱۹۶۵ دنیا آمده و در دانشگاه کمبریج درس Simon Sebag Montefiore تاریخ خوانده است. وی از یک خانواده بانکدار می آید که نیاکانش از شرکای بانکدار مشهور یهودی است. وی کتابی سرپای نفرت و دروغ Rothschild روتشیلد در مورد شخصیت استالین به نگارش در آورده است که بهترین گویای کینهتبطاتی دشمنان پرولتاریا به وی است. طبیعتا چنین نویسنده ای با این سابقه روشن طبقاتی قادر نیست در مورد رفیق استالین به داوری درستی بنشیند و نقش وی را در خدمت به طبقه کارگر صمیمانه بررسی کند. ولی همین تجلیل کوتاه خلاصه ای از آنرا Günter Holl وی از استالین که مترجم کتاب آقای گونتر هول نقل کرده است مشتبی از خروار است تا دروغهای خائنینی نظیر لئون تروتسکی روشن شود. دشمنان استالین هر کدام استدلالات دشمن دیگر را نفی می کنند. همین اثرهای انگشت به جای مانده در یکی از بزرگترین جنایت تاریخ بر ضد رهبران پرولتاریا و صحنه سازیهای جهانی سازمانهای جاسوسی امپریالیستها و روزیونیستها که صورت گرفته است شواهدی است که در پرتوافکنی بر این همه اتهامات خدمت می کند. تاریخدان انگلیسی «سیمون سباگ مونت فیورو» در مورد دوران استالین به تحقیق پرداخته و نشان می دهد که استالین آنطور که تروتسکی این «متکبر بی چهره انقلاب» که «خودش خودش را نابغه می دانست» مدعی است بروکرات معتاد نبوده است برعکس دارای استعداد فوق العاده سازماندهی، روحیه تحلیلگرانه ذاتی، و قدرت حافظه عجیب بوده است. وی همه چیز را تا خردترین جریان برنامه ریزی می کرد و سپس بعد از تعمق فراوان تصمیم می گرفت. نویسنده می نویسد استالین با استعدادتر از آن بود که سعی می کنند تا کنون به مغز ما فرو کنند. نویسنده در مصاحبه اش با «نشریه ولت» می گوید: «تصویری که ما از استالین داریم تصویری است که تروتسکی نقاشی کرده است، تصویر یک آدم بیرحم، یک دهاتی، یک آدم بی سواد که برای آن خوب است که بروکراسی راه بیاندازد. لیکن واقعا استالین یک شخصیت پیچیده است. بمنزله سیاستمدار استعداد استثنائی دارد. وی مردی خودآموخته بود، بی وقفه مطالعه می کرد و بسیار می دانست.»

از کتاب ایزاک دویچر (استالین یک بیوگرافی سیاسی) به نقل از خاطرات کلارا زتکین:

«اعتبار استالین به عنوان یک مدیر بزرگ بعد از هر یک از ماموریتهای بازرسی متعددهش، افزایش می یافت. هنگامیکه پس از انتصاب وی به سمت کمیسر بازرسی کارگری و دهقانی، یکی از اعضای شناخته شده حزب از سپرده شدن مسئولیت چندین مقام مهم به یک نفر انتقاد کرد، لنین پاسخ داد: «ما به کسی نیاز داریم که نمایندگان همه خلق ها بتوانند با وی تماس بگیرند... کجا چنین آدمی پیدا می کنید؟ فکر نمی کنم پره اوبراژنسکی از کسی غیر از استالین نام ببرد. در مورد بازرسی کارگری و دهقانی هم همین طور است. کار این کمیساریا فوق العاده زیاد است و برای اینکه با موفقیت انجام شود، باید مرد مقتدری در راس آن باشد.»

تاج الملوک مادر محمد رضا شاه در دیدار با استالین:

«استالین در موقع صرف عصرانه به ما گفت که اسم اصلی او «یوسف یوسف زاده» و از اهالی گرجستان و اصلا ایرانی است. محمد رضا از این حرف استالین به وجد آمد و اظهار خوشحالی کرد که استالین اصالتا ایرانی می باشد.»

... او همچنین به محمد رضا شاه گفت که یک فرزند هم سن و سال او دارد که تحتاسارت آلمانی ها است. ما خیلی تعجب کردیم که فرزند استالین که متوجه تعجب ما شده بود گفت همه فرزندان شوروی بهمثابه فرزندان او هستند و یک رهبر نمی تواند وقتی فرزندان دیگر هموطنانش در جنگ کشته می شوند فرزند خود را در جای امن پنهان کند و به جبهه نفرستد. «ما همگی تحت تاثیر شخصیت جالب و استثنائی استالین قرار گرفته بودیم و باید بگویم که من هنوز تحت تاثیر شخصیت آن مرد بزرگ هستم و تا امروز او را فراموش نکرده ام.» «در مورد استالین این نکته را هم بگویم بر عکس آنچه ما شنیده بودیم آدم خشن و مستبیدی هست، بسیار مهربان و خنده رو و بذله گو بود.»

«استالین در این ملاقات چند هدیه هم به ما داد. او درست حالت یک پدر (بلکه یک پدر بزرگ) مهربان و دوست داشتی را داشت. استالین چند نصیحت تند و صریح به محمد رضا شاه کرد و به او گفت فئودالیسم یک سیستم قرون وسطایی است و شاه جوان ایران اگر می خواهد موفق شود باید کشاورزان را از دست استثمارگران نجات دهد و زمین ها را به آنها بدهد».

حال به سخنان دوستان انقلاب گوش فرا دهیم:

شخصیت استالین از نظر برتولت برشت:

«ستمکشان پنج قاره زمین، آنهائیکه خود را رهانیده اند، و تمام کسانیکه برای صلح جهانی پیکار می کنند باید قلبشان از تپیدن ایستاده باشد لحظه ایکه خبر درگذشت استالین را شنیدند. وی مظهر مجسم آرزوهایشان بود. لیکن اسلحه مادی و معنوی که وی خلق کرد حضور دارند و این آن آموزشی است که مبتنی بر آن باید این اسلحه را باز آفرید».

چارلی چاپلین در خاطرات خود از رهبری استالین یاد میکند:

و اکنون در باره این جنگ- «من اینجا بخاطر کمک به جنگ روسیه ایستاده ام». کمی صبر کردم و تکرار نمودم: «کمک به جنگ در روسیه پول کمک می کند، اما روسها به چیزی بیش از پول نیاز دارند. من شنیده ام دومیلیون سربازان متفقین در شمال ایرلند وقت تلف می کنند، در حالیکه روسها دویست لشکر نازی را در مقابل خود دارند». سکوت هیجان انگیزی حاکم است. سپس با تاکید زیادی گفتم «روسها متفق ما هستند»، «و آنها فقط برای شیوه زندگی خویش نمی رزمند، آنها برای شیوه زندگی ما نیز پیکار می کنند و تا آنجائیکه من آمریکائی ها را می شناسم، می دانم که آنها ترجیح می دهند برای خودشان بجنگند. استالین می طلبد، روزولت فرا می خواند و حال بگذار همه ما فرابخوانیم و جبهه دوم را اکنون بگشاییم».

دکتر غلامحسین فروتن:

به نقل از کتاب «حزب توده در صحنه ایران» نگارش دکتر غلامحسین فروتن عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و عضو هیات مرکزی «سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان»:

«پنجم مارس استالین چشم از جهان فرو بست. برای انجام تشریفات کمیسیونی به ریاست خروشچف تشکیل گردید. جنازه استالین را در «سالن ستونها» گذاشتند تا مردم بتوانند با او وداع کنند. مردم مسکو ضمن وداع با استالین به تلخی می گریستند. در خیابانها کمتر کسی را دیدم که اشک از چشمانش فرو نمی ریخت. قلب استالین قلب رهبری که سراسر زندگی خود را در کنار پرولتاریا و خلقهای شوروی در هدایت ساختمان نظامی نوین، فارغ از هر گونه ستم و استثمار بسر آورده بود. رهبری که از یک کشور عقب مانده، فئودالی، یک کشور سوسیالیستی نیرومند، پیشرفته ساخته بود. رهبری که جنگ علیه اشغالگران فاشیست را سازمان داده و با پیروزی به پایان برده و پس از جنگ سرعت بازسازی ویرانی های جنگ را به پیش رانده بود. رهبری که از ۱۹۴۹ همه ساله قیمت های اجناس مورد نیاز را کاهش می داد. آری قلب چنین رهبری از طپش افتاد. آیا شگفت انگیز است اگر مردم شوروی در مرگ چنین رهبر محبوب و بزرگواری اشک بریزند؟ آیا خلاف انتظار است اگر پرولتاریا و توده های زحمتکش جهان به سوگ بنشینند؟ موزه «هدایای استالین»، هدایائی که پرولتاریا و دوستداران استالین از سراسر جهان بمناسبت هفتاد سالگی اش برپایه فرستاده بودند و ما از آن دیدن کردیم نشان می داد که توده های مردم چقدر استالین را گرامی می داشتند. به جرات می توان گفت که هیچ رهبری در جهان به اندازه استالین محبوبیت نداشت. هدیه حزب توده ایران نیز مرکب از جعبه خاتم و لوح تبریکی که به خط من است- از بخت بد در آن لحظه خوش خط تر از من کس دیگری در رهبری نبود- در گوشه ای از موزه خود نمائی می کرد. جالب اینکه از فرانسه کارگری یک پیپ و فرد دیگری- اگر اشتباه نمیکنم - تکه ای از پیراهن خونین یکی از کموناردها را فرستاده بودند».

برای من تصور آن دشوار است، که یک انسان بیکار وقتیکه گرسنه است و کار شایسته برای خود پیدا نمی کند، چگونه می تواند از «آزادیهای شخصی» بهر مند باشد.

آزادیهای واقعی فقط در آنجا که استثمار لغو گردیده، در جایی که فرد بر فرد ستم نمی کند، در جایی که ... بیکاری و فقر وجود ندارد، در جایی که انسان نگران از دست دادن کار، مسکن و نان خود در فردای روزگار نیست، می تواند وجود داشته باشد. وجود آزادیهای شخصی واقعی، نه کاغذی و هر نوع دیگر، فقط در چنین جامعه ای امکان پذیر است.

ی. استالین

آریل شارون، قاتل هزاران کودک فلسطینی به گور سپرده شد

جنایتکار فاشیستی که نامش در تاریخ همواره به زشتی یادخواهد شد



آریل شارون، یکی از جنایتکارترین رهبران رژیم صهیونیستی اسرائیل درگذشت. این عنصر فاشیست و نژاد پرست و متجاوز، کسی است که در یکی از گفت‌وگوهایش با ژنرال اوزی مرحام، در سال ۱۹۶۵ گفت: من درباره آنچه از آن به عنوان "اصول بین‌المللی" یاد می‌شود، هیچ چیز نمی‌دانم و متعهد می‌شوم هر کودک فلسطینی را که در منطقه متولد شود، بسوزانم. زنان فلسطینی و کودکان آن‌ها، بسیار خطرناک‌تر از مردان فلسطینی هستند؛ چرا که وجود هر کودک فلسطینی یعنی ادامه بیش‌تر نسل فلسطینی‌ها".

همزمان با انتشار خبر مرگ شارون پایگاه خبری المردة لبنان، گزارشی را در خصوص تاریخچه زندگی آریل شارون و اقدامات جنایتکارانه وی علیه ملت فلسطین، تهیه کرده است که در زیر مختصری از آن را می‌خوانید:

بیوگرافی شارون

" آریل ساموئل مردخای شرایبر، معروف به آریل شارون، در تاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۲۸، در روستای میلان فلسطین به دنیا آمد؛ روستایی که بعدها شهرک کفار ملال نامیده شد. وی فرزند یک خانواده لهستانی بود که پس از مهاجرت به قفقاز به کشاورزی مشغول شده و در نهایت از ترس نازی‌ها به فلسطین نقل مکان کرد.

شارون در دانشگاه عبری قدس، درس تاریخ و خاورشناسی، را فرا گرفت و تحصیلات دانشگاهی‌اش را در دانشکده حقوق شهر قدس ادامه داد. وی بعدها توسط پدرش به دانشکده کشاورزی فرستاده شد، اما به دلیل بی‌علاقگی به رشته کشاورزی تحصیل در این رشته را رها کرد.

شارون

شارون از همان کودکی به جنایتکاری مشهور بود، به نحوی که گفته می‌شود در کودکی همواره چوبی را برای کتک زدن کودکان و مجبور کردن آنها به انجام خواسته‌هایش به همراه داشت.

شارون بعدها به گروه "هاگانا" پیوست و در جنگ ۱۹۴۸ فرماندهی یک گروهان پیاده نظام را بر عهده گرفت که جنایت‌های زیادی علیه فلسطینیان انجام داد. وی در یک حادثه آتش سوزی به شدت زخمی شد و اگر توسط یکی از سربازان به مکانی امن منتقل نمی‌شد به احتمال زیاد در این حادثه کشته شده بود.

شارون تا قبل از سال ۱۹۴۸ شناخته شده نبود. وی در این سال به عنوان یکی از افسران یگان‌های ویژه تحت نظارت سازمان اطلاعات نظامی به اقدامات انتقام جویانه علیه اردوگاه‌های فلسطینی و روستاهای مرزی فلسطین مشغول بود. وی در سال ۱۹۵۲ یگان ویژه‌ای را تحت عنوان "یگان ۱۰۱" تاسیس و اعضای این یگان را از میان جنایتکاران و زندانیان سابقه‌دار محکوم به مرگ و همچنین قاتلان و دزدها انتخاب کرد. شارون اعضای این گروه را تحت آموزش‌های سخت نظامی از جمله آموزش طی مسیرهای طولانی و عملیات ویران سازی و تخریب مکان‌های مختلف قرار داد.

شارون

در خاطرات یکی از افسران مוסاد آمده است: شارون از اعضای یگان ۱۰۱ می‌خواست اقداماتی را انجام دهند که عرق شرم را بر پیشانی می‌نشانند، به نحوی که این افراد سابقه دار نیز از انجام چنین اقداماتی ناتوان بودند. بنا به نوشته این افسر عضو مוסاد، شارون از ربودن فلسطینی‌ها لذت می‌برد. وی در ادامه خاطراتش تاکید کرده که شارون ترجیح می‌داد روز تولدش را با روشن کردن شمع به خاطر کشتن ۲۰ کودک جشن بگیرد. وی زمانی که در مسیرش یک زن فلسطینی را همراه با کودک شیرخواره‌اش دیده بود، با چاقو به آنها حمله کرده و سر این زن فلسطینی را از تنش جدا کرد. شارون سپس دستور داد تا کودک شیرخواره را در حالی که فریاد می‌کشید در آتش بسوزانند. افسر مذکور تاکید کرد که کودک در آتش سوزانده شده، جزو آن ۲۰ کودکی که قتل عام شدند، نبود.

این مسئول عضو موساد همچنین در خاطراتش نوشت: شارون علاوه بر قتل عام این کودکان، پنج تن از رهبران مردمی فلسطینی را در منطقه الجلیل ربوده و پس از شکنجه آنها دستور داد تا مشابه کودک شیرخواره، در آتش سوزانده شوند.

شارون

نویسنده این خاطرات تاکید می‌کند که شارون در عرض یک ساعت و نیم ۱۵ کودک فلسطینی را قتل عام کرد. شارون در اس یگان ۱۰۱ به عنوان اولین عملیات نظامی خود به روستای فلسطینی القبیه در شمال قدس و منطقه مرزی تحت سلطه اردن حمله کرد. وی همراه نیروهایش این روستا را محاصره کرده و هدف حملات توپخانه‌ای قرار داد، به نحوی که تمامی این روستا با خاک یکسان شد. سپس نیروهای یگان ۱۰۱ شبانه به اهالی این روستا حمله کرده و مردم بیگناه را قتل عام کردند. همزمان با عملیات کشتار غیرنظامیان بی‌دفاع با گلوله نیروهای یگان ۱۰۱، گروهی دیگر از نیروهای این یگان، که اسرائیلی‌ها از آن‌ها به عنوان "شیاطین" یاد می‌کردند، شماری از منازل فلسطینی‌ها را بمب‌گذاری و منهدم کردند.

بنا به گزارش فرمانده ناظران سازمان ملل پس از دیدارش از روستای القبیه، جای گلوله‌های روی بدن قربانیان این حمله در خانه‌هایشان، نشان از آن داشت که به آنها حتی فرصت داده نشده بود به بیرون از خانه‌ها بگریزند و در این حملات از سلاح‌هایی کم‌ری و مسلسل و بمب‌های دستی و مواد منفجره استفاده شده بود.

پس از انتشار خبر این جنایت غیرانسانی در جهان، اسرائیل به این بهانه متوسل شد که حمله به روستای القبیه به خاطر انتقام گرفتن از قتل یک زن یهودی به همراه کودکش بود. بعدها نیز مقامات اسرائیلی مدعی شدند عاملان حمله به روستای القبیه جزو شهرک نشینان صهیونیستی بودند نه نظامیان اسرائیلی، اما شورای امنیت این جنایت صهیونیستی را به شدت محکوم کرده و آن را اقدامی از پیش طراحی شده توصیف کرد. مساله‌ای که بعدها برخی رهبران صهیونیستی در اظهاراتشان به آن اقرار کردند.

در کشتار وحشیانه روستای القبیه، ۶۹ تن از جمله ده‌ها زن و کودک و پیر کشته و ۴۱ خانه و مسجد به طور کلی نابود شد. کشتار صبرا و شتیلا یکی دیگر از جنایتکارانه‌ترین اقدامات شارون در طول زندگی‌اش به شمار می‌رود. اقدامی شنیع که شارون آن را طراحی و با صدور دستوری، زمینه اجرای آن به دست جنایتکاران لبنانی را فراهم کرد. این کشتار بی‌رحمانه در جریان جنگ ۱۹۸۲ لبنان، زمانی که شارون وزیر جنگ اسرائیل بود، رخ داد و هزاران غیرنظامی فلسطینی در اردوگاه‌های پناهندگان صبرا و شتیلا توسط شبه نظامیان مسیحی مارونی موسوم به "فالانژهای" لبنان کشته شدند که چراغ سبز عملیات خود را از شارون گرفته بودند.

شعار شارون در تمامی جنایت‌هایش "احساس و عاطفه ممنوع" بود. گفته می‌شود در کشتار وحشیانه صبرا و شتیلا ۱۵۰۰ تن و بنا به گفته برخی منابع دیگر ۳۵۰۰ زن و مرد و کودک قتل عام شده و سرشان از تن جدا شد.

شماری از اقدامات ضد بشری شارون در طول زندگی جنایتکارانه‌اش به قرار زیر است:

- ۱- کشتار اهالی القتیبه در سال ۱۹۵۳
- ۲- کشتار و شکنجه اسیران مصری در سال ۱۹۶۷
- ۳- حمله به بیروت و جنایات علیه ساکنان این شهر
- ۴- کشتار صبرا و شتیلا
- ۵- توهین به احساسات مسلمانان در مسجد مبارک الاقصی در سال ۲۰۰۰
- ۶- کشتار جنین در سال ۲۰۰۰
- ۷- عملیات "دیوار بازدارنده"

این‌ها تنها بخشی از عملیات‌های جنایتکارانه ضد بشری است که شارون در آنها دست داشته یا مستقیماً دستور آنها را صادر کرده است. شارون صهیونیست به گور سپرده شد و نامش همواره در تاریخ به زشتی یاد خواهد شد. زنده باد همبستگی با ملت فلسطین! نابود باد رژیم متجاوز و صهیونیستی اسرائیل!

غزه در آستانه فاجعه، صهیونیستها در حال عزاداری مرگ یک قصاب



غزه بدلیل محاصره زمینی و هوایی و آبی در آستانه فاجعه است. به دلیل قطعی برق، شهرداری‌ها در غزه توان جمع‌آوری زباله‌ها را ندارند. جان یک میلیون و هفتصد هزار نفر از مردم غزه در اثر کمبود آب و برق و دارو و ویرانی فاضلاب توسط بمباران صهیونیستها در خطر است. بسته شدن مرز رفح از سوی دولت کودتای مصر نیز باعث شده تا بیماران فلسطینی ساکن غزه نتوانند برای درمان به آن کشور سفر کنند. ضد بشرانی که برای شارون این قاتل هزاران زن و کودک فلسطینی به سوگ نشسته اند و همه حامیان نظام آپارتاید فاشیستی اسرائیلی این مدافعان دروغین حقوق بشر مسئول فاجعه غزه و سرزمین اشغالی فلسطین هستند و جایشان در دادگاه نورنبرگ برای محاکمه بخاطر قتل عام یک ملت است. آنها که به هردلیل نسبت به چنین جنایات ضدبشری بی اعتنا هستند و به ما چه گور پدرشان میگویند آنهایی هستند که شاید نامشان نهند آدمی!

پیام به کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست در اکوادور

رفقای گرامی،

حزب کار ایران (توفان) درود های انقلابی خود را به هیات نمایندگان شرکت کننده در نشست کنفرانس بین المللی ارسال میدارد. ما برای شما در پیشبرد کار کنفرانس آرزوی پیروزی داریم. متأسفانه حضور ما در اکوادور برای شرکت در این نشست امکان پذیر نیست. ما مطمئن هستیم که تصمیمات اتخاذ شده در کنفرانس برای هدایت و پیشبرد کار انقلابی در این دوره که نظام سرمایه داری در بحران بسر میبرد بسیار اساسی خواهند بود. ما مشتاقانه منتظر دریافت اسناد این نشست هستیم.

همچنین حزب ما نظرات خود را بطور خلاصه در مورد وضعیت ایران و سیاست داخلی و خارجی اخیر رژیم جمهوری اسلامی در رابطه با امپریالیستهای غربی بویژه امپریالیست آمریکا در نوشته زیر ارائه میدهد.

با درودهای کمونیستی!

حزب کار ایران (توفان)

اکتبر ۲۰۱۳

تسلیم بزدلانه رژیم جمهوری اسلامی به خواستهای جنایتکارانه امپریالیستهای غربی و سرکوب خونین مطالبات کارگران و زحمتکشان

رفقای گرامی ،

در دوده گذشته ، وضعیت اقتصادی مردم ایران هر ساله وخیم تر شده است. در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی در پایان جنگ ایران و عراق ، سیاستهای نئولیبرالی در ایران اتخاذ شدند و گام بگام تعدیل ساختاری در اقتصاد صورت گرفت. خصوصی سازی در صنایع دولتی ، در ارتباطات و انتقالات ، در بهداشت و آموزش ، و ... اثرات بسیار مخربی در سطح زندگی و معیشت مردم داشته اند.

همزمان ، بخشی از بورژوازی ایران از سیاستهای نئولیبرالی که توسط سازمان تجارت جهانی به رژیم ایران دیکته شده بود بهره مند شد. این بورژوازی های فربه که برخی از آنها بیش از دو دهه در دستگاه جمهوری اسلامی مقام های بالائی داشته اند از ادامه و اعمال همه جانبه سیاستهای نئولیبرالی حمایت میکنند. رفسنجانی و دار و دسته اش که از حسن روحانی پشتیبانی میکنند جزء این بخش هستند. در دو دهه گذشته ، تحریمهای جنایتکارانه اقتصادی امپریالیستها بر روی مردم ایران شرایط زندگی توده ها را بسیار سخت کرده اند. گرانی سر به آسمان کشیده و بیکاری بویژه در نسل جوان در سطح بسیار بالائی قرار دارد.

بخش بزرگی از دست اندکاران حاکمیت ایران از تحریمهای به نفع خود استفاده کرده و سود فراوانی بجیب زده اند. همچنین رژیم جمهوری اسلامی تحریم اقتصادی کشور را بعنوان بهانه ای بکار گرفته تا مطالبات اقتصادی-سیاسی-تشکیلاتی کارگران و اقشار جامعه برای حقوق اولیه خود را سرکوب نموده و از حساب دهی در مقابل مردم فرار کند. رژیم سعی میکند با سرکوب شدید مردم قدرت سیاسی خود را حفظ کند.

تحریم های وسیع و همه جانبه چند سال اخیر بر روی بسیاری از بخشهای مهم اقتصادی مانند صنایع نفت و بانکها و دارو و ... که " توسط شورای امنیت سازمان ملل و کنفرانس آمریکا و اتحادیه اروپا اتخاذ شده اند" شرایط اقتصادی مردم را بمراتب وخیمتر کرده اند. بسیاری از اقشار مردم ، اعتراض و عدم رضایت و خشم خود نسبت به وضع بد معیشتی را ابراز داشته اند. بحران اقتصادی-سیاسی در ایران به نقطه جوش رسیده است.

رژیم جمهوری اسلامی امکان انفجار اجتماعی توده ها را حس کرده است و نگران حفظ قدرت سیاسی خود میباشد. در این شرایط ، "ولایت فقیه" انتخاب ریاست جمهوری اخیر را مهندسی نمود و تمایل خود را برای انتخاب روحانی آشکار کرد. حسن روحانی فردی طرفدار جناح "اصلاح طلب" جمهوری اسلامی ، متحد رئیس جمهور سابق رفسنجانی ، و طرفدار اتخاذ سیاستهای نئولیبرالی است. او شخصی است که باید صورتی خندان بر چهره بین المللی جمهوری اسلامی بچسباند. رسالت روحانی وسیعتر کردن اجرای سیاستهای نئولیبرالی است که در دو دهه گذشته در ایران اعمال شده و در دوران احمدی نژاد هم پیگیری میشدند. روحانی تصمیم دارد تسلیم کامل دیکته های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و آماده شدن برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی شده و در های کشور را بر روی سرمایه گذاری های امپریالیستی باز کند.

سیاست امپریالیستها در مورد ایران بر پایه اینکه ایران رئیس جمهوری خندان داشته یا نداشته باشد اتخاذ نمیشود. سیاست امپریالیستها در مورد خاورمیانه از زمان رئیس جمهوری کارتر در ۳ دهه گذشته تا کنون تغییری نکرده است. امپریالیستهای آمریکائی اساسا با غنی سازی اورانیوم در ایران مشکلی ندارند. آنها تعداد ۸ قرارداد اتمی با رژیم شاه بامضا رسانده بودند. سازمانهای جاسوسی آمریکا از صلح آمیز بودن برنامه اتمی ایران اطلاع کامل دارند. "بحران" اتمی ایران بهانه ای است در دست امپریالیستها تا به رژیم ایران فشار بیآورند و او را به تسلیم وادارند. امپریالیستهای آمریکائی خواهان ایرانی نیمه مستعمره مانند دوران شاه هستند. آنها میخواهند متحدی در ایران داشته باشند که بمثابة ژاندارمشان در خاورمیانه عمل کرده و در غارت منابع انرژی به آنها کمک کند. آنها خواهان ایرانی هستند که مخالف روسیه ، چین ، و هندوستان بوده و روابط کمتری با اروپا داشته باشد. امپریالیستهای آمریکائی میخواهند ایران را به یک کشور دست نشانده تبدیل کنند که همدست اسرائیل بوده و دشمن فلسطین ، لبنان ، سوریه ، کره شمالی ، ونزوئلا ، کوبا ، بولیوی ، چین ، روسیه ، و ... باشد. آنها دنبال تغییرات اشتراکات در سیاست ایران هستند ، تغییراتی که توسط یک عامل مطمئن باجرا در آیند و نه توسط جناحی از رژیم که نا پایدار باشد. برای آمریکا انتخاب یک رئیس جمهور خندان در ایران کافی نیست بلکه رژیم در ایران باید بطور غیر مشروط تسلیم سیاستهای آمریکا شود.

رهبران ایران برای مقابله با تحریمهای اقتصادی و تهدید های نظامی غرب دو راه در پیش دارند. یا باید به توده ها بر علیه چپاولگران استعمارگر تکیه میکردند که در این حالت میبایست در جامعه تغییرات دمکراتیک بوجود می آوردند ، فعالین سیاسی و کارگری و اتحادیه ای را از زندانها آزاد میکردند ، سازمانها و احزاب سیاسی را برسمیت میشناختند و مسئولین اعدامهای ۳۰ سال گذشته را بدادگاه عمومی میکشاندند . و یا بزدلانه تسلیم امپریالیست آمریکا میشدند تا با اجتناب از تجاوز نظامی قدرت سیاسی خود را حفظ کند. رژیم جمهوری اسلامی راه دوم را برگزید. برای در کنترل نگه داشتن جامعه ، رهبران ایران فضای رعب و وحشت را تشدید کرده اند و همزمان دست به اشاعه توهم و امید کاذب در بین مردم میزنند که گشودن درهای کشور بر روی آمریکا شرایط زندگی را بهبود بخشیده ، تحریم ها لغو خواهند شد ، و اقتصاد رونق خواهد یافت.

رژیمی که بمردم تکیه نداشته باشد بلکه مطالبات عادلانه آنها را سرکوب نماید راهی جز تسلیم به اربابان امپریالیستی ندارد. این است سرنوشت رژیم جمهوری اسلامی ایران !

حزب کار ایران (توفان)

اکتبر ۲۰۱۳

احزاب برادر متشکل در کنفرانس احزاب و سازمانهای مارکسیستی-لنینیستی :

حزب کمونیست کارگران تونس ، حزب کارترکیه ، حزب کمونیست کارگران دانمارک ، حزب کمونیست کارگران فرانسه ، حزب کمونیست آلمان ، پلاتفرم کمونیستی نروژ ، تشکیلات برای احیای حزب کمونیست یونان ، سازمان برای بازسازی حزب کمونیست ایتالیا ، حزب کمونیست اسپانیا (مارکسیست-لنینیست) ، حزب کمونیست انقلابی ولتا ، حزب کمونیست کار دومینیکن ، حزب کمونیست مکزیک (مارکسیست-لنینیست) ، حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست-لنینیست) ، حزب کمونیست شیلی (مارکسیست-لنینیست) ، حزب کمونیست اکوادور (مارکسیست-لنینیست) ، حزب کمونیست انقلابی برزیل ، حزب کمونیست ونزوئلا (مارکسیست-لنینیست)

اتحاد و همبستگی رمز پیروزی کارگران است

همه باهم برای آزادی برادران زندانی مان بکوشیم!

سندیکاهای کارگری ایران

فعالان سندیکایی و دوستان و هواداران سندیکاهای

با توجه به وخامت حال رضا شهابی که در آخرین اطلاعیه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران انعکاس یافته « سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه ضمن جلب توجه مراکز معتبر کارگری و حقوق بشری در ادامه دفاع از آزادی این مبارز حقوق کارگری یکبار دیگر در خواست آزادی و معالجات فوری و موثر ایشان را اعلام نموده و از مسئولین مربوطه می خواهد نسبت به پرداخت دستمزد و حقوق معوقه ایشان اقدامات عاجل را به عمل آورد تا حداقل از رنجهای اقتصادی و هزینه کمرشکن روزمره زندگی و اجاره خانه همسر و دو فرزند دانش آموز این کارگر زندانی و ستم دیده کاسته شود. باشد که این دادخواهی گوش شنوایی پیدا نماید» متأسفانه پس از آخرین دیدار رضا شهابی با خانواده اش، آثار درد و رنج در چهره اش آشکار بود. خواست کارگران سندیکایی، رضا شهابی و خانواده اش این است: رضا شهابی تا چند روز آینده باید بستری و جراحی مجدد گردد. او باید پس از جراحی در محیطی بدون نگرانی و امکانات لازم برای بهبودی را بگذارد.

رضا شهابی راننده و عضو سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و محمد جراحی کارگر نقاش و مبتلا به سرطان و عضو سندیکای کارگران نقاش تهران که دست به گریبان با بیماری های گوناگون هستند چرا باید در زندان باشند؟ این کارگران در بیرون از زندان منافع چه کسانی را به خطر می اندازند که نباید آزاد شده و باید همچنان با درد و رنج روزگار بگذرانند؟ ما از مسوولین مربوطه می خواهیم این کارگران را آزاد نموده تا به معالجات خود بپردازند، و از همه برادران و خواهران کارگر و سندیکاهای کارگری و فدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری WFTU و کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری ITUC و مراکز حقوق بشری می خواهیم که همه امکانات خود برای رهایی این کارگران سندیکایی بکار برند.

سندیکای کارگران فلز کار و مکانیک

هیات بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزیینات ۱۳۹۲/۱۰/۱۰

فراخوان شاهرخ زمانی، محمد جراحی، بهنام ابراهیم زاده به مبارزه ای سراسری برای خواست افزایش دستمزدها

دستمزدها باید حداقل دو میلیون تومان در ماه باشد!

ما کارگران در بند شاهرخ زمانی و محمد جراحی از زندان گوهردشت و بهنام ابراهیم زاده، از بند ۳۵۰ اوین از مبارزات کارگران پتروشیمی ماهشهر بر سر خواست حداقل دستمزد دو میلیون تومان و فراخون اتحادیه آزاد کارگران ایران به اعتراضی سراسری برای افزایش فوری دستمزد حمایت می کنیم. ما خود به عنوان کارگرانی که اکنون در بندیم اعلام می کنیم که دستمزدهای زیر خط فقر را نمی پذیریم و بیش از این نمی توانیم به این زندگی پر از تحقیر و فقر و محرومیت ادامه دهیم. دستمزد زیر خط فقر یعنی از تحصیل واماندن فرزندان ما کارگران، دستمزد زیر خط فقر یعنی متلاشی شدن خانواده های ما کارگران، دستمزد زیر خط فقر یعنی بی درمانی و بی مسکنی. اگر چه حتی همین دستمزدها را هم به موقع پرداخت نمی کنند و بسیاری از ما کارگران به خاطر دستمزدهای پرداخت نشده مان، زندگی مان به تباهی کشیده شده است. ما خواهان افزایش فوری سطح دستمزدهایمان و حداقل دو میلیون تومان دستمزد ماهانه هستیم. ما تعویق در پرداخت دستمزدها توسط کارفرمایان را یک جنایت در حق خانواده های کارگران می دانیم و خواهان پرداخت فوری دستمزدهای معوقه و خسارت ناشی از آن هستیم.

شاهرخ زمانی، محمد جراحی، بهنام ابراهیم زاده

۹ دی ۹۲

به تمام کارگران، سازمانها و اتحادیه های کارگری سراسر دنیا

همکاران، کارگران ایران و جهان
من کارگر نقاش و عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری اینک سومین سال زندان خود را پشت سر میگذارم. من به اتهام های واهی و غیر واقعی زندانی شدم. واقعیت این است که من فعالیت خود را جهت تامین رفاه طبقه کارگر و دیگر تهیدستان و زحمتکشان را حق ابتدایی خود می دانم و برای آن افتخار میکنم و یک لحظه نیز از این تلاش کوتاه نخواهم آمد. زندان جای من و امثال من نیست. زیرا که نه دستمان به چپاول و غارت و اختلاص های میلیاردی و افسانه ای آلوده است، نه موجب ریختن خون انسانها شده ایم و نه بر ویرانه های مردم زحمتکش و کارگران کاخ هایی افراشته ایم. جرممان تنها و تنها دفاع از حقوق اجتماعی خود و همکاران و دیگر زحمتکشان است. ما برای یک دنیای بهتر مبارزه میکنیم. دنیایی که شایسته ما انسانهاست. من امروز در زندان تبریز، میان تهدیدها و اذیت و آزار زندانبان به هر نوع و شکلی دست به گریبانم. من بیش از یک ماه است که از بیخوابی رنج میبرم. چنان که بر اثر خستگی و بی خوابی مفرط تنها ۲ ساعت از حال میروم. هرچه درخواست بهداری و درمانگاه می کنم کوچکترین توجهی نمیکنند. مسئولین زندان آشکارا شاهد این شکنجه روحی و روانی من هستند. من به همه کارگران و دیگر مردمان آزادیخواه و برابری طلب اعلام میکنم که این مسئولین زندان هستند که موجبات مرگ مرا فراهم کرده اند.

محمد جراحی کارگر زندانیو عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری

به شفای عاجل رضا شهابی برسید.

فریبرز رئیس دانا



نگرانی من، و هزاران نفر مانند من که از آنها اطلاع دارم، برای رضا شهابی بسیار جدی است. او سخت بیمار است. بیماری او فشار مهره های گردن بر روی قسم...ت فوقانی نخاع او است. او یک بار تن به عمل جراحی داده؛ به لطف و یاری جراحان و کارکنان بیمارستان، نجات پیدا کرده است. اگر این همکاری نبود تھی دستی و بیماری دست به دست هم می دادند و این کارگر شریف و آگاه و عضو سندیکای شرکت واحد را از پای در می آوردند.

من شاهد بودم که او چگونه آرام آرام با تحمل رنج، دوره ی نقاهت را در زندان، بی برخورداری از خدمات پزشکی مورد نیاز، دراز کشیده در کف اتاق، تحمل می کرد. پس از مدتی بیماری او عود کرده است. پزشکان و جراح او به او دو توصیه ی اساسی کرده بود: کمی استراحت در فضای منزل تحت مراقبت ها و رسیدگی های ویژه ی پزشکی و پرستاری و دیگری اینکه چون ممکن است نیاز به جراحی دیگری داشته باشد، برای این کار آماده باشد. او منتهاست با درد شدید ناحیه گردن و سرگیجه و عوارض و رنج آن روبرو است و انتظار جراحی یا استراحت مطلق برای مداوا را می کشد. وزنش کاهش یافته است، از حیث خلقی، به زعم روحیه ی مقاومت که در او سراغ دارم، به هم ریخته است و وضع عمومی جسمانی اش روز به روز بدتر می شود. پرونده های پزشکی و گواهی پزشکان به کنار، اما نتایج سلسله معاینه ها و عکس برداری ها و سایر معاینات پیشرفته تر که در اختیار توانگران است، اگر به عنوان حق ابتدایی رضا هم در نظر گرفته شود، می تواند مسئولان زندان را متوجه وضع وخیم او بکند. او اکنون موجب نگرانی و ناراحتی گسترده ای در میان کارگرانی که با چنین اوضاعی آشنا هستند شده است. افکار عمومی حق دارد بخواهد که به وضع ویژه ی وخامت بار یک نفر کارگر آزادیخواه زندانی رسیدگی شود. مسئولان زندان و قضایی تهران مجوزهای قانونی برای اعزام او به بیمارستان یا به منزل برای مرخصی و استراحت را دارند؛ با این وصف او هنوز در زندان عذاب می کشد.

درخواست من می تواند نماینده ی درخواست ده ها هزار نفر از کارگران و روشنفکران این سرزمین و خارج از کشور برای اقدام فوری برای رضا شهابی باشد، ضمن آنکه من نه نمایندگی ای گرفته ام و نه بطور رسمی بر در سازمانهای رسمی و مسئول روانه شده ام. نامه ی من همزمان برای آگاهی دوستان رضا و مردم نگران برای او و مسئولانی است که می توانند روحیه ی تنبیه خواهی را فدای خواست انسانی کنند، و آن هم برای کسی که باید در جامعه به جای مجازات مورد تشویق قرار گیرد زیرا از حقوق کارگران دفاع کرده است. درخواست من این نیست که فرصت بدهید تا دوستان و مردم آزادیخواه و عدالت جو و آگاه، پشتیبانی خود را از او اعلام کنند: روزی زمان این کار فرا می رسد؛ درخواست من این است که رضا شهابی را به بیمارستان یا برای مرخصی استعلاجی به منزلش بفرستید، پیش از آنکه واقعاً دیر شود

شرح حال زندگی لنین (بخش ششم) اثر استفان لیندگرن



۶- روسیه ای دیگر

مهاجرت دوم لنین دشوارتر از مهاجرت اول او شد.

"من احساس میکنم که اینجا اومدم برای اینکه خودمو تو قبر بزارم!" این را لنین زمانیکه در ۷ ژانویه ۱۹۰۸ به یک ژنو یخ زده وارد شد گفت.

لنین و Krupskaja اطاق کوچکی را اجاره و آنرا با خواهر لنین ماریا و مادر Krupskaja تقسیم کردند. زینویف و کامنف هم در ژنو ساکن شدند. زندگی در آنجا ارزانتر بود اما Krupskaja با اینحال در آن محیط روستایی خرده سرمایه داری احساس خوبی نداشت.

Nadezjada از مدارس سوئیسی وحشتزده شده بود: "هر تفکر مستقلی را در کودکان خفه میکنند. علوم بصورتی مکانیکی تدریس میشوند و کودکان آموزش داده میشود که به مال و منال و قدرت احترام بگذارند".

لنین به منظور فراموش نمودن درد و رنج خود با توجه کامل گوش میداد. او تقریباً همه چیز را از دست داده بود و اکنون باید روزنامه Proletarij (کارگر) را از ابتدا میساخت. ۲۰ شماره اول از ویبورگ منتشر اما در همین جا انتشار آن ممنوع اعلام شده بود. لنین بصورتی تصادفی حروفچینی روسی و یک ماشین حروف چینی که در مهاجرت قبلی استفاده شده بود را پیدا کرد.

پول یک مشکل دائمی بود. نیاز استفاده از آن روش "قدیمی"، مصادره و یا به زبانی روشنتر بانک زنی، بیش از هر زمان دیگری احساس میشد.

در ۲۵ ژوئن ۱۹۰۷ فرد معروفی به نام کامو^۱ محموله ای از پول، ۳۴۱۰۰۰ روبل طلا، متعلق به بانک تفلیس، را مورد دستبرد شجاعانه قرار داد. مصادره با اینحال از جانب کنگره حزب در استکهلم در سال ۱۹۰۶ مورد ملامت قرار گرفتند و بعدها متوقف شدند. مشکل طعمه تفلیس این بود که شماره همه اسکناسها ثبت شده و درشت بودند.

در جریان تلاش برای تغییر پولها یکی از بلشویکها در استکهلم و یکی از دوستان نزدیک لنین Nikolaj Semasjko در سوئیس دستگیر شدند.^۲

اما در سال ۱۹۰۸ بلشویکها کمک مالی دریافت نمودند. نیکلای اشمیت، ۲۳ ساله، پسر برادر پارچه باف معروف موروزف و صاحب یک کارخانه مبل سازی، به بلشویکها پیوست اما در زندانهای تزار به بند کشیده و تحت شکنجه کشته شد. ارثیه او که بالغ بر نیم میلیون روبل طلا میشد به برادر کوچک اشمیت که در سن بلوغ بود رسید.

بلشویکها پسرک را متقاعد نمودند که پولها را به دو خواهر خود که با دو بلشویک به صورتی مصلحتی ازدواج کرده بودند منتقل نماید. یکی از خواهران در همان زمان با بلشویکی به نام ویکتور تاراتوتا ازدواج کرده بود اما به دلیل اینکه شوهرش تحت تعقیب بود باید با فرد دیگری ازدواج میکرد. بلشویکها پس از حل پیچیدگیهای گوناگون و میانجیگری اجازه پیدا کردند که همه میراث خواهر اولی و یک سوم از میراث خواهر دومی را به تصرف خود درآورند.

منشویکها که به ناگهان خود را در مضیقه احساس کرده بودند بلشویکها را ناگزیر به تقسیم آن مبلغ نمودند. آنها به شرط پایبند ماندن به اصول انقلاب ماهانه ۷۵۰ تا ۱۰۰۰ روبل دریافت میکردند.

روزنامه لنین Proletarij برای اولین بار مخارج خود را تامین و شرکت کنندگان در کنگره های خارج از کشور مخارج مسافرت خود را دریافت مینمودند. پولهای سرمایه گذاری شده در سهام فرانسه برای مدت زمانی طولانی کافی بودند.

روشنفکران پس از پیروزی ارتجاع در روسیه زمین و زمان را به منظور یافتن گرایشات فیلسوفانه ی "جدید" انقلابی که قادر به نشان دادن راههای ناشناخته و قدیمی خروج از بن بست باشند زیر و رو کردند. لنین حل برخی از انحرافات، اختلافاتی که میان بلشویکها نیز رایج شده بود، ضروری یافت. او در سن ۴۰ سالگی تحقیقات خود را در مورد فلسفه، مبحثی که او در گذشته توجه خاصی را مبذول آن ننموده بود، آغاز کرد.

قبل از هر چیز نفوذ فلیسوف اطریشی ارنست ماخ و به اصطلاح empirokriticism - ه او، لنین را آزار میداد. آکساندر بوگدانف، از هواداران "ماخسیم"، در هئیت تحریریه Proletarij عضو بود و از جانب ماکسیم گورکی که خود نیز از اعضای هئیت تحریریه بود حمایت میشد.

Materialism and empiriokriticism نتیجه پژوهشهای لنین بود که در سال ۱۹۰۹ منجر به تسویه حسابی همه جانبه با ماحیستهای روسی شده بود. اساس تفکرات ماخ این بود که دوگانه گرایی میان روح و جسم را از میان برداشته و "وحدت گرایی" راجایگزین آن نماید. ماخ اینچنین استدلال مینمود: اگر وحدتی میان واقعیت و شناخت وجود نداشت، از لحاظ فیزیکی یک میز و یا یک سیب خارج از درک ما زیست نمینمودند. این تنها شناخت ماست که به مواد رنگ، مزه، اندازه و فرم میدهد. ما با اجسامی که قبل از ظهور انسانها وجود داشتند چه میکنیم؟ لنین هوشیارانه سوال میکند. درختها، سنگها، دریاچه ها، حیوانات وحشی غیرو و غیرو، سالها قبل از اینکه انسانی وجود داشت باشد که آنها را درک نماید، وجود داشتند. اختلاف ماهوی میان این دو دیدگاه به همین سادگی بود، ماحیستهای روسی به رهبری بوگدانف با اینحال ادعا مینمودند که فلسفه آنها شکلی از تکامل ماتریالیسم مارکسیستی بود.

تعداد زیادی از رادیکالهای تبعیدی روسی که در همان زمان به پاریس مهاجرت نموده بودند، لنین را که مایل به مهاجرت نبود، با این استدلال که در فرانسه نظارت پلیس کمتر بود، متقاعد و با خود همراه کردند.

"چرا ما به پاریس مهاجرت کردیم؟" او چهار سال بعد از Krupskaja سوال کرد. لنین و Krupskaja از پاریس خسته شده بودند. محل سکونت آنها ایرادی نداشت. اولیانوفها آپارتمانی بزرگ، مجهز به گرمای مرکزی، در خیابان Rue Marie-Rosr شماره ۴ که امروز موزه لنین نام دارد، را اجاره نموده بودند. اما تضادهای میان فراکسیونهای بلشویکی و مباحثات کافه ای که تا پاسی از شب ادامه میافت لنین را خسته کرده بود. او از کتابخانه ملی نیز ناراضی بود، چرا که برای رسیدن به آنجا باید راه درازی را دوچرخه سواری میکرد، برای ناهار بسته میشد و برای امانت دادن کتاب شرایط سختی را داشت.

یک روز لنین عنقریب در جریان تصادفی کشته و دوچرخه اش توسط یک موتور سوار بی احتیاط، که بعدها در دادگاه موفق به دریافت خسارت از او شد، کاملاً کج و معوج شد.

اولیانوفها طی آن سالی که در پاریس بودند برای اولین بار از اوضاع شکایت کردند. آنها گوشت اسب میخوردند در حالیکه لنین با دشواری کوشش مینمود که ناشری را برای انتشار مقالات و کتابهایش پیدا کند. ابتدا در آنزمان بود که او سر خود را از روی شرم پایین انداخته و از حزب مقدار کمی پول وام گرفت.

Krupskaja پس از مرگ لنین اشاره میکند، "اما توصیف لنین بعنوان نوعی مرتاض، نوعی کلسیونر تمبر و پدر خانواده تحریف چهره واقعی اوست. او یک انسان با عاداتی انسانی بود، به زندگی با تمام چندگانگیهایش عشق میورزید و از آن با همه وجود لذت میبرد.

مردم زندگی ما را مملو از سختی و محرومیت تشریح میکنند. این حقیقت ندارد. شرایط بد، به معنای اینکه انسان نداند که از کجا پول برای غذا و لباس تهیه کند، ما هرگز چنین شرایطی را نداشتیم. شاید برخی از دوستان ما در تبعید اینچنین زندگی کردند؟ بودند کسانی که طی دو سال کاری پیدا نکرده و کمکی مالی نیز از روسیه دریافت نمیکردند. آنها حقیقتاً گرسنگی کشیدند. اما برای ما اینچنین نبود. ما ساده زندگی میکردیم. آیا لذت بردن از زندگی به معنای در ناز و نعمت زندگی کردن است؟"

برخی از اعضای حزب در پاریس به خاطر فقر و بیماری مشاعر خود را از دست دادند و این واقعا روی داده بود، اما لنین آنقدر داشت که در تابستان سال ۱۹۰۹ Krupskaja و مادر او را به سفری هیجان انگیز به ده کوچک بوم دعوت کند.

زوجین اولیانوف از زندگی خانه بدوشی خود جهت کشف امکانات جدید بهره برداری مینمودند. لنین در پاریس تمایل داشت که به حومه شهر رفته و اعلامیه های مربوط به جلسات سوسیالیستی را بخواند، در کافه های کوچک بنشیند و به مباحث جاری گوش بدهد. او میخواست ببیند که کارگران آلمانی، انگلیسی و فرانسوی چگونه زندگی میکردند و به نظرات رفقای آنها گوش میداد.

در پاریس با خواننده ای، Montaigu، که پسر یک kommunard (فردی که در انقلاب کمون پاریس شرکت نموده) و در مناطق کارگری محبوب بود آشنا شد. او با ترانه های خود به سربازان هشدار میداد که به کارگران اعتصابی تیراندازی نکنند و نمایندگان سوسیالیست را که به رای دهنده گان خود خیانت مینمودند به باد طعنه میگرفت. اما لنین پس از پیوستن او به هواداران جنگ متأسف شد.

به نظر نمایاد که عدم امنیت مادی بر روی لنین تأثیری داشت اما تلاشهای پی در پی در جهت ایجاد "سازش" میان فراکسیونهای مختلف در حزب سوسیال دمکرات روسیه او را بشدت به هیجان میآورد. پس از کنفرانسی به همین مناسبت در بهار ۱۹۱۰ لنین به گورکی نوشت:

"سه هفته رنج. تک تک رگهای عصبی پریشان، صدها هزار لعنت! به آن واقعتهای جدی موجود و عمیق، که بسیاری آنها را نمیفهمند، تعداد زیادی مسائل کوچک مطرح میشوند، جوی از "سازش عمومی" (بدون درکی روشن از اینکه با چه کسی، چرا و چگونه)]]، تنفر از کمیته مرکزی بلشویکها و ایدئولوژی بیرحمانه آنها در مورد جنگ، مشاجره منشویکها و تمایل آنها برای ایجاد رسوایی و افتضاح - و نتیجه اش، بچه ای با دمل. اکنون ما اینجا نشسته ایم و رنج میبریم. یا - اگر همه چیز درست بشود - ما به دملها سوزن میزنیم، چرک را خارج میکنیم و بعد زخم را ترمیم کرده و بچه را بزرگ میکنیم. یا - در بدترین حالت - بچه میمیرد. آنزمان ما مدتی بدون کودک زندگی میکنیم (به عبارت دیگر، ما یک فراکسیون جدید بلشویکی بوجود میآوریم) و فضا را برای یک کودک سالمتر باز میکنیم."

لنین در اوت ۱۹۱۰ در کنگره هشتم سوسیال دمکراتها در کپنهاک شرکت کرد. او با اینحال در حالیکه تا به این حد به کشورش نزدیک شده بود برنامه ملاقاتی را با مادرش در استکهلم ترتیب داد. او در نامه اش به مادر خود نوشته بود که واگن خواب را از سن پترزبورگ گرفته، سپس با یک واگن خواب دیگر مستقیم تا Åbo و از آنجا با کشتی "کاملاً مجهز" m/s Bore" به سفر خود ادامه

داده بود. "فقط دو ساعت مسافرت بر روی دریایی آرام. و هوا بسیار خوب است، مثل اینست که بر روی رودخانه ای قایق سواری کنی".

لنین همراه با مادر و خواهرش ماریا آپارتمانی چند اتاقه را در طبقه دوم ساختمانی واقع در خیابان کاپیتان ۱۷ اجاره کرد. مادرش در آنجا ۷۵ سالگی خود را جشن گرفت. آنها با هم در باغی به نام هومل قدم زدند در حالیکه لنین هر از گاهی سری به کتابخانه میزد.

یک شب لنین در مورد روسیه نطفی ایراد نمود و این اولین بار بود که مادرش او را در حال سخنرانی میدید. در ضمن این آخرین بار بود که آنها یکدیگر را دیدند.

در رابطه با دیدار از استکهلم لنین دو شب را با خانواده یلمار مهرس واقع در خیابان روستراند گذراند. یلمار مهرس، که پس از جنگ برای مدت زمانی دراز به منظور اداره شهر استکهلم به سمت مشاور سیاسی منصوب شده بود و پدرش بوریس مهرس که منشیویک بود از کنگره ۱۹۰۶ روابط خوبی با لنین داشت. همسر او سارا مهرس چندین بار به مادر و خواهر لنین کمک کرد که در استکهلم خرید کنند. اگر چه تابستان بود ولی اولیانوفها لباسهای زمستانی میخریدند و با خنده میگفتند که هر لحظه امکان داشت که به سیبری فرستاده شوند.^۳

لنین در آلمان سردبیر ارگان حزب "سوسیال دمکرات" بود و در ضمن در بهار ۱۹۱۱ مدرسه حزبی شخصی خود را در نزدیکی پاریس داشت. مقصود این بود که مدرسه اوتزوویست در بولونگا را که منشیویکهایی مانند پلخانف و فئودور در آن سخنرانی میکردند و مدرسه فلسفی مایخیستها در کاپری را از دور رقابت خارج نماید.

لنین مهر مدرسه فراکسیون را بر روی مدرسه کاپری کوبید و در روزنامه های سرمایه داران این چنین شایع شد که لنین ماکسیم گورکی را "بایکوت" نموده بود، امری که حقیقت نداشت. لنین بعدها از برخی از سخنان خود در مورد گورکی ابراز پشیمانی نمود و اعلام کرد که همه افراد فعال در مدرسه کاپری به فراکسیون ضد حزب تعلق نداشتند. تقریباً نیمی از دانش آموزان کاپری در اعتراض به مواضع "خدا پرستانه" در مدرسه گورکی به مدرسه لنین آمدند. یکی از شاگردان در مورد لنین به عنوان معلم گفت:

"او در ساعات درس سختگیر و دقیق بود، اما بعد در میان دانش آموزان ایستاده، با آنها به رستوران میرفت و ترانه استنکا رازین یا ترانه های دیگری از کشورش را میخواند، گاهی با ما قدم میزد و شنا میکرد و هرگز مشروب نمیخورد. یک بار ما به او یک لیوان کوچک شراب دادیم."

زینویف تصویر روشنی از مدرسه ترسیم مینماید. بادیف، یکی از اعضای حزب که به تازگی بعنوان نماینده حزب در پارلمان، دوما، انتخاب شده بود از لنین خواهش کرد که دانش او را در مورد مسائل قانونگذاری و بودجه بندی عمیقتر نماید. لنین از ته دل خندید و پاسخ داد:

"حالا برادر عزیز چرا تو باید دانش خودتو در مورد جزئیات بودجه یا قوانین پیشنهادی از طرف هواداران حزب مشروطه خواهان دمکرات بیشتر کنی؟ تو یه کارگر هستی اما مجلس مال آقایانه. صاف و پوست کنده از زندگی کارگرا براشون بگو. براشون شرایط کار اجباری سرمایه داری را توضیح بده، کارگرا را به انقلاب تشویق کن، صاف تو صورت اون مجلسیهای سیاه دل بگو: شارتانهای استعمارگر! لایحه ای را تنظیم کنی در این مورد که ما شما سگهای سیاه و زمین داران بزرگ را طی سه سال آینده اعدام خواهیم کرد!"

لنین میگفت که مجلس روسیه یک "اختراع پلیسی" و از همان ابتدا تحریم آنرا تبلیغ نموده بود. اما از سومین دور مجلس، که در سال ۱۹۰۷ انتخاب شد، بلشویکها برای انتخاب در مجلس خود را کاندید نمودند، البته صرفاً برای تبلیغات.

جنبش انقلابی در روسیه آهسته آهسته تجدید قوا مینمود. در سال ۱۹۱۰ اجتماعات عظیم به خاطر انجام وداع نهایی با لئو تولستوی به لنین نیروی جدیدی بخشید. تولستوی در نزد لنین به عنوان "آئینه انقلاب روسیه" از احترام خاصی برخوردار بود. لنین در سال ۱۹۰۸ بدور از هر گونه حب و بغضی دوگانگیها در آثار، عقاید و آموزشهای تولستوی را اینچنین ارزیابی مینماید:

"از جانبی آن نابغه هنرمند نه تنها واقعیتهای زندگی مردم روسیه را به صورتی بی مانند تشریح مینماید، بلکه شاهکاری را خلق میکند که به بهترین ادبیات جهان تعلق دارد. از جانبی دیگر مالکان بزرگ و اشخاص ابله را در حوزه مذهب "کریستو" حمایت میکند. از جانبی اعتراضی بسیار شدید و تحسین برانگیز، بدون انقطاع و صریح بر علیه دروغگوییها و ریاکاریها در جامعه - از جانبی دیگر "tolstojanen"، به عبارت دیگر یک جانور نرم تن له شده و سرگردان، روشنفکر سرد مزاجی که به صورتی آشکار به سینه خود کوبیده و فریاد میکشد: "من بدم، من مشمنز کننده ام اما خود را با وجدان تربیت کرده ام و دیگر گوشت نمیخورم بلکه شکم خود را با کثلت برنج پر میکنم". از جانبی انتقادی بیرحمانه از استثمار سرمایه داری، پرده برداری از تدابیر وحشیانه دولت، از مصقرگیهای دادگاهها و مقامات اداره کننده دولتی، افشای تناقضات آشکار میان افزایش بی حد ثروت و فتوحات مدنیت و رنج، مشقت و گمراهی - ه در حال رشد توده های کارگر، از جانبی دیگر پند مصقره که "با خشونت با ریاکاران مبارزه نکنید"، از جانبی واقعیت گرایی هوشیارانه و دریدن تمامی ماسکها، از جانبی دیگر موعظه در مورد، اساساً، مفتضحترین که بر روی زمین وجود دارد، به عبار دیگر مذهب، کوشش در جایگزین نمودن کشیشهای رسماً منصوب شده با کشیشهای از نظر اخلاقی معتقد، به عبارت دیگر پرورش تصفیه شده ترین و از اینرو، به خصوص چندش آورترین، از میان دولت کششیان. در حقیقت،

تو فقیری

و تو ثروتمند،

تو نیرومندی

و تو ضعیف،

مادر روسیه.^۶

زمانیکه همه تولستوی را به منظور از "خود" نمودن در آغوش کشیدند، لنین برای پنهان نمودن انتقادات خود تلاشی ننمود. لنین به این گفته نیک ژان ژورس عشق میورزید: "ترجیح میدهم که حقیقت را بگویم به جای اینکه وزیر بشوم". و دقیقاً همین امر بخشی از همبستگیهای عمیق او را با تولستوی تشکیل میداد.

"چه غولی، چه؟ عجب مرد با قدرتی"، لنین زمانیکه توصیف گورکی را از تولستوی خواند، خشمگین شد. قبل از این عالیجناب هیچ هارمونی واقعی در ادبیات وجود نداشت. در اروپا چه کسی را میتوان در کنار او قرار داد؟ هیچکس.^۷

لنین در آن زمان از اینکه توسط منشویکها مورد سوء استفاده قرار میگرفت به ستوه آمده بود. آنها از خود قدرتی نداشتند و به همین دلیل حوزه فعالیت بلشویکها را محدود ساخته بودند. فراکسیونهایی که ۱۰ سال با هم جنگیده بودند اکنون باید راه خود را از یکدیگر جدا مینمودند.

او در اوت ۱۹۱۲ بلشویکها را جهت تشکیل کنفرانسی در پراگ، با شرکت ۱۴ شرکت کننده قابل اعتماد، فراخواند. کنفرانس پس از یک گفتگوی طولانی اعلام نمود که آنها تنها نماینده حزب کارگران سوسیال دمکرات روسیه بوده و کمیته مرکزی جدیدی را انتخاب نمودند. منشویکها، بوندهای یهودی و فراکسیون مرکزی که توسط ترتسکی در وین رهبری میشدند اقدام لنین را به عنوان یک کودتا محکوم کردند. اگر چه این بیشتر تائیدیه ای بود بر یک طرح جدایی که مدتها قبل از این به منظور انجام در دستور کار قرار گرفته بود.

باد در جهت منافع بلشویکها میوزید. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۲ در انتخابات نمایندگان مجلس در مناطق کارگری بلشویکها در مقابل منشویکها که کمتر از ۲۵۰۰۰۰ رای بدست آورده بودند، صاحب یک میلیون رای شدند.

حادثه دیگری که دمای سیاسی را افزایش داد قتل عام در کنار رودخانه لنا در سال ۱۹۱۲ بود. شرکتهای انگلیسی و اعضای خانواده تزار در روسیه مالک حوزه های معادنی در کنار لنا بودند که ۷ میلیون روبل در سال سود نشان میداد. اما این معادن ۲۰۰ میل به نزدیکترین راه آهن فاصله داشتند و به همین دلیل تحویل از جمله غذا به محل بسیار دشوار بود. پس از اینکه از کارگران از روی استهزا با گوشت اسب پذیرایی شد، اعتصابی جهت افزایش دستمزد به میزان ۱۰-۳۰ درصد آغاز شد. رهبران اعتصابیون دستگیر شدند، امری که در ۴ آوریل ۳۰۰۰ کارگر را به سمت دفتر معدن به حرکت در آورد. رئیس ژاندارمها Tresjtjenkov فرمان آتش داد: ۲۷۰ نفر کشته و ۲۵۰ نفر زخمی شدند.

"این چنین شد و اینچنین خواهد شد". وزیر تزار ماراکف در مجلس ماجرا را بدین طریق تفسیر نمود.

اولیانوفها پس از کنفرانس پراگ به کراکف که در آن زمان میان مرزهای اطریش - مجارستان، که در همسایگی بخشی از لهستان که توسط روسیه تزاری اشغال شده بود قرار داشت، مهاجرت کردند. اهالی محل به آسانی پروانه ورود میخریدند و از مرز روسیه عبور میکردند. چنین طرح ریزی شده بود که لنین از کراکف گسترش روزنامه روزانه حزب پرودا را دنبال کند. این روزنامه با ابتکار لنین در سال ۱۹۱۲ به صورتی قانونی در سن پترزبورگ منتشر شد. ارگانهای دولت تزار ۸ بار مانع نشر آن شدند تا اینکه سرانجام در ژوئیه ۱۹۱۷ آنرا کاملاً ممنوع اعلام کردند.

بازدیدکنندگان از روسیه به راحتی از مرز عبور میکردند. تنها مشکل این بود که هنگام عبور از مرز زمانیکه از جانب کارمندان مرزی نامشان خوانده میشد باید به لهستانی میگفتند "jestam!" (من).

در ۴ ژوئیه سال ۱۹۱۲ لنین که در روستای نوی تارگ خارج از کراکف ساکن شده بود به مادرش نوشت:

"روسیه ای دیگر. یهودیان شبیه روسها هستند و تا مرز روسیه تنها ۳ میل فاصله دارم. زنان کشاورز پای برهنه و با شالهای رنگ و وارنگ راه میروند - دقیقاً مثل روسیه."

در همان پاییز او به خواهرش نوشت: "ما اینجا بهتر از پاریس زندگی میکنیم. اعصابم راحتتره و کارهای ادبی بیشتر. مشاجره کمتر معاشرت با همدیگره - رو - اگر جنگی نشه که فکر نمیکنم بشه - برای ما آسانتر کرده."

لنین سرحال، اما Krupskaja شدیداً بیمار بود. به تایید پزشکان به یک بیماری تیروئیدی دچار شده بود، یک بیماری که خود را به شکل تورم گلو، چشمانی برجسته، طپش قلب و ناتوانی شدید نشان میدهد. حال او - یک بار در برن پس سه ساعت جراحی بدون بیهوشی - رو به بهبودی نهاد.

به نظر میآمد که اولیانوفها در کراکف، بر خلاف سوئیس، بیشتر با مردم تماس میگرفتند. در میان آنها شخصیتهایی مانند بوخارین، پسری بشاش، وجود داشت که مخارج زندگی خود را از طریق فروش تابلو تامین مینمود. او بعدها، و استالین "یک گرجستانی تحسین برانگیز" که بر روی تالیف مقالات در مورد مسائل ملی کار میکرد، "محبوب حزب" شدند.

اینسا آرماند، که به کراکف مهاجرت نموده بود، بعد از ظهرها در لحظات بیکاری کلنی روسی را با پیانوی خود به وجد میآورد. او اگر چه به تازگی از زندان آزاد شده بود و اولین نشانه های بیماری قند را از خود بروز میداد اما به اندازه دو نفر انرژی داشت. و او فقط با نواختن اثر بتهوون Sonate Pathetique میتوانست لنین را از جهان واقعی خارج نماید.

آرماند اگر چه یک بلشویک مقاوم بود اما به نظر حساس نیز میآمد. او یک بار در ژنو به دیدن Sarah Bernhardt در Kameliadamen اثر d.y. - آکساندر دوما رفت. رفیق او لیادوف، که در کنار او نشسته بود، در کمال حیرت متوجه شد که آن انقلابی متعهد اشکهای خود را پاک میکرد.....

لنین با بی تفاوتی از کنار نمایشات مدرن میگذشت، نمایشاتی که در جهت درک مرسوم "تئاترگونه" توجه توده ها را به خود جلب نمایند تلاشی نمینمودند. او طی سالهای حکومت اتحاد جماهیر شوروی فقط چند باری به تئاتر رفت.

او اگر چه به بتهوون، چایکوفسکی، ترانه های محلی روسی و فرانسوی عشق میورزید ولی به نظر میامد که بصورت فزاینده ای از موزیک فاصله میگیرد.

"من نمیتونم زیاد به موزیک گوش کنم. موزیک روی اعصاب من تاثیر میذاره" یک بار او به گورکی گفته بود. "آدم دلش میخواد که حرفهای محبت آمیز - ه احمقانه بزنه و دست محبت روی سر آدمها بکشه، آدمهایی که در جهنم کثیف ما میتونن این چنین زیباییهایی رو بوجود بیارن. اما امروزه نه تنها کسی اجازه نداره دست محبت روی سر کسی بکشه - اونا دستتو گاز میگیرن، بلکه باید تو سر آنها زد، اونم بیرحمانه، اگر چه ایده آل ما با رفتار خشونت آمیز با آدمها مخالفه..."^۸

لنین در خلال سالهای زندگی در کراکف گاهی تشنه مطالعه رمانهایی میشد که میتوانستند احساس دلتنگی او را نسبت به دوری از وطن کمی کاهش دهند. او جلدهای پوسیده Semjon Nadson و ترانه های Nekrasovs و یک جلد از کتاب آنا کارنینا را تا آنجایی خواند که خسته شد، در ضمن تا حد یک "ناسیونالیست واقعی" تکامل یافت و برآنشد که هنر تصویری روسی را مورد مطالعه قرار دهد. Krupskaja تعریف میکرد: او روی زمین دراز میکشید و شاهکارهای هنری - دوباره منتشر شده - روسی را مورد بررسی قرار میداد.

طی این دوران بود که اولیانوفها تحت تعقیب جاسوس پلیس Malinovskij، که خود را تا مقام عضویت در کمیته مرکزی حزب بلشویکها ارتقاء داده بود، قرار گرفتند. او، فلزکار و از اعضای اتحادیه، از جانب بلشویکها به عنوان نماینده مجلس در دوما انتخاب شده بود.

alinovskijM اغلب به کراکف آمده و با لنین زندگی میکرد. قبلا خبر داده بودند که او جاسوس پلیس بود اما متخصص دست چپی تبعیدی در امور جاسوسان پلیس، Vladimir Burtsev گفت که او جاسوس نبود.

Krupskaja میگفت که: "ولادیمیر ایلچ به هیچ عنوان تصور نمیکرد که Malinovskij یک جاسوس باشد. او فقط یک بار مشکوک شد. به یاد میاورم که یک بار زمانیکه از پیش زینویف برمی گشتیم در مورد این شایعه صحبت کردیم. لنین ناگهان روی پلی کوچک ایستاد و با قیافه ای نگران گفت: [این میتونه حقیقت داشته باشه]. اما من او را آرام کردم."

اما ناگهان یک روز Malinovskij صندلی مجلس را ترک و ناپدید شد. بدین ترتیب نشان داده شد که او، در خلال تمام دوران همکاری خود با حزب بلشویک، قزاق، پلیس مخفی، جاسوس و در مورد فعالیتهای لنین گزارش داده بود. پس از انقلاب فوریه بایگانی پلیس باز و همه چیز در مورد Malinovskij افشاء شد.

تاریخ عجیب، اما با اینحال عجیبتر پایانش بود. Malinovskij ۱۹۱۸ داوطلبانه به اتحاد جماهیر شوروی بازگشت و خود را به ارگانهای دولتی تسلیم نمود. او داوطلبانه محاکمه و اعدام از طریق تیرباران را انتخاب نمود. آیا این جاسوسی بود که از عذاب وجدان رنج میبرد یا امید داشت که او را مورد بخشش قرار دهند؟ او جوابش را در مقبره خود دریافت کرد.

لنین در کراکف ۱۲ ساعت در روز، با وقفه ای برای خواندن مشترک نامه ها، کار و پس از کار تا پستخانه دوچرخه سواری میکرد. مکاتبات او گسترده بودند: او به زبانهای مختلف روزنامه دریافت و به نامه ها در همان روز پاسخ میداد.

تقریحات او محدود بودند: او زمستانها چندین بار اسکی و در تابستان با Krupskaja به کوهنوردی میرفت. او خود را سالم و قوی احساس میکرد و حال کروپسکایا نیز رو به بهبودی بود. لنین و Krupskaja یک ساختمان دو اتاقه با آشپزخانه را از کشاورزی در روستای پورونین در نزدیکی Zakopane اجاره کرده بودند و دو تابستان پی در پی را در آنجا بسر بردند.

در میان تبعیدیان او اولین کسی بود که گردش و یا پیاده روی را رهبری مینمود. "او بهترین پاتیناژ باز در تیم ما بود، دوچرخه سواری میکرد و کوهنورد خوبی بود، عاشق شکار و اولین کسی بود که شنا در رودخانه های یخ زده در کوههای Galizien را پیشنهاد کرد". اینها را زینویفی بازگو مینمود که خود انسان بسیار خونسردی بود. لنین اغلب با او مزاح میکرد، در حالیکه میخندید سوت میزد، آواز میخواند و دیگران را نیز به خنده وامیداشت.

یک روز در هفته، اما نه یکشنبه ها که معمولا همه استراحت میکنند، لنین از نوشتن دست برمیداشت و به گردش میرفت، دوچرخه سواری و یا کوهنوردی میکرد.

"شعارش این بود: "هیچ کلامی از سیاست".

او برای اتخاذ تصمیمات تعیین کننده نیز به دامن طبیعت پناه میبرد. لنین قبل از جدایی کامل از منشویکها چند هفته ای را در کوههای سوئیس به کوهنوردی پرداخت.

تمایل لنین به ارتفاعات در انطباق با ماجراجوییهای سیاسی او قرار دارد. انسان غواصی را با انجام غواصی و انقلاب سوسیالیستی را با انجام انقلاب سوسیالیستی میاموزد. ادامه دارد

۱- A.Ter-Petrosjan

۲- او بعدها وزیر بهداری و دکتر شخصی لنین در کرملین شد.

۳- گوستاو یوهانسون در لنین و جنبش کارگری در اسکاتلندی (استکهلم ۱۹۷۰)، ص ۲۹.

۴- "Otzovister" از عبارت روسی "otzvat" (دوباره فرا خواندن) مشتق میشود. این یک موضع بشدت چپ بود که میخواست همه بلشویکها را از پارلمان "فراخوانده" و در هیچ سازمان قانونی کار نکنند.

۵- "کادت" اینجاست و در توضیحات زیر هوادار حزب دمکرات - قانون اساسی روسیه".

۶- شعری از Nikolaj Nekrasov "چه کسی در روسیه خوشبخت زندگی میکند"

۷- ماکسیم گورکی: Literaturyje Porrety (Mosko 1983) p 39

۸- نقل شده از طرف Volkogovov: Lenin. Polititjeskij potret, band 2 (Mosko 1994) p 260

توفان شماره ۱۶۷ بهمن ماه ۱۳۹۲

ارگان مرکزی

حزب کار ایران منتشر شد.

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترسکیسم و شبه ترسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

پاره‌ای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:

- * بر علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * جنبه بین المللی انقلاب اکتبر - استالین
- * مارکسیسم و مسئله ملی - استالین
- * ترسکیسم، ضدانقلاب در پوشش - م. ج. اولزین
- * سخنرانی و نطق استالین به مناسبت شروع جنگ کبیر میهنی
- * مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس
- * امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - لنین
- * توطئه بزرگ کتاب سوم
- * توطئه بزرگ کتاب چهارم

در خطه حکمرانی اسرائیل اثر ارزشمندی از بهروز افراشته
سرزمین اشغال شده فلسطین توسط عزرائیل
ما خواندن این کتاب را به همه علاقمندان و پژوهشگران و مبارزین راه زادی و استقلال و سوسیالیسم توصیه میکنیم



آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب

www.toufan.org

[/http://www.kargareagah.blogspot.com](http://www.kargareagah.blogspot.com)

[/http://kanonezi.blogspot.com](http://kanonezi.blogspot.com)

[/http://rahetoufan67.blogspot.com](http://rahetoufan67.blogspot.com)

سایت کتابخانه اینترنتی توفان

<http://toufan.org/ketabkane.htm>

سایت آرشیو نشریات توفان

http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm

توفان در توئیتر

<https://twitter.com/toufanhezbakar>

توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=t>

توفان در فیسبوک

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بدست مردم ایران!